

تَنْبِيَهُ النَّائِمِينَ

ملاحظات

توضیح متونی که با رنگ های مختلف نشان داده شده اند به قرار زیر است.

متونی که با رنگ سیاه نشان داده شده اند، قول مؤلف یا نویسنده کتاب میباشند.

متونی که با رنگ صورتی نشان داده شده اند اشعار میباشند.

متونی که با رنگ لاجوردی میباشند اقوال عباس افندی و میرزا حسینعلی میباشند.

متونی که با رنگ آبی میباشند از گفتار و آثار حضرت نقطه اولی و حضرت ثمره ازلیه میباشند.

دوباره سازی این اثر توسط مؤمنین به بیان انجام شده است.

بنام ایزد یکتا

پس از آنکه میرزا حسینعلی «معروف به بهاءالله» در ادرنه ادعاء خود را فاش کرد و این دعوی چون با صراحت بیان منافات داشت از طرف میرزا یحیی صبح ازل جانشین نقطه اولی رد شد بزرگان و فضلاء بایبه که از صحابه خاص نقطه اولی و پیروان وفادار صبح ازل بودند بر آن شدند که برای آگاهی مردم عموماً و جلوگیری از گمراهی عوام بایبه خصوصاً چگونگی ادعاء مزبور و بطلان آنرا روشن نمایند لذا از همان آغاز کار نوشتجات و رسائلی در این زمینه ترتیب داده و پس از آنان نیز بعضی دیگر از پیروان صبح ازل بمناسبت رساله هائی در اینخصوص نوشته اند اینک که یکی از مشهورترین آن رسائل یعنی «تنبيه النائمین» برای نخستین بار بچاپ میرسد مناسب است اهم آنها فهرست وار در این مقدمه نام برده شود.

۱- رساله ایست که آقاعلی محمد اصفهانی برادر کهنتر ملا رجبعلی قهیر نوشته و باین کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیدای طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و بفاصله کمی پس از آن بدست بهائیان در بغداد کشته شده است (۱).

(۲) رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی فاضل و فقیه که این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله فاضلانه اش که باین عبارت شروع شده «هو العلی العالی الاعلی جوهر تسیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومی را سزاست» دلائل عقلی و نقلی بر رد ادعاء مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله بدست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا قتل رسید (۲).

(۳) تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که مؤلف دانشمند و بزرگوار آن بااستناد بنصوص و آثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای از نامه های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه های خطی متعدد بوسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی باطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۶ در انبار دولتی در تهران مسموم و شهید گردید.

۴- نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به اباوحید که از افاضل بایبه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی بعکا تبعید شده بوده در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردار میرزا حسینعلی و پیروانش باشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و بصورت یک مجلد در آورده است این نامه ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز بدست بهائیان در عکا بقتل رسیده است.

۵- رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بایبه در جواب نامه میرزا موسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است.

۶- رساله الکلام تألیف یکی از فضلاء باییه است که بدو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن بدلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آنرا برای میرزا حسینعلی فرستاده است.

۷- رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از فضلاء و آزادیخواهان بنام بابی بوده و باقلم شیوای خود رساله عالمانه ئی در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن بخط وی موجود است. مؤلف مزبور بسال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شده و از دنیا رفته. مؤلف تنبیه النائمین یکی از آثار همین نویسنده را که از صفحه ۱۱۵ الی ۱۴۱ نقل شده در پایان کتاب آورده است.

۸- شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملازمین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان نوشته و یک نسخه از این اثر بخط نویسنده با اصل نامه ملازمین العابدین نزد بازماندگانش موجود است.

۹- رساله بی نامی هم یکی از قدماء در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه بسطر سطر آن استادانه جواب داده و در این رساله به یک نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملارجعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است.

۱۰- تنبیه النائمین رساله حاضر تألیف عزیزه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن اینستکه عباس افندی نامه ئی را که مشهور بلوح عمه(۳) است جهت عمه خود عزیزه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزاحسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیزه خانم جواب نامه او را بشرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته این کتاب علاوه براینکه مانند دیگر رساله ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزاحسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزاحسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته بمصدق رب البیت ادری بمافی البیت از اسناد متقن تاریخ باییه بشمار میرود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد چنانکه بعضی از ردیه نویسان مسلمان هم بقسمتهائی از آن استناد کرده اند. تاریخ تألیف رساله منجزاً معلوم نیست ولی چون در متن آن اشاره بوفات میرزا حسینعلی(۱۳۰۹ قمری) شده و مؤلف هم در ۱۳۲۲ قمری از دنیا رفته است ناگزیر تاریخ تألیف آن محصور بین سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۲۲ میباشد.

نویسنده این رساله عزیزه خانم مشهور بعزّة الحاجیه دختر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ از بانوان مشهور بابی است که در همان اوائل امر باین آئین گرویده و تا آخر عمر باطاعت برادرش صبح ازل پایدار و بسیار مورد توجه و عنایت او بوده است و هنگامیکه قرّة العین در خانه محمود خان کلاتر در تهران محبوس بوده با او ارتباط و مکاتبه داشته است (۴) تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده و همواره از بعضی بستگان و برادرزاده گان خود سرپرستی مینموده و بواسطه مراتب دانش و فضیلت و

تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده سفری با بعضی از اقوام خود بمکه نموده محل اقامتش تهران و گاهگاه بقریه تاکور واقع در نور مازندران که مسکن آباء و اجدادش بوده میرفته است. در سن متجاوز از هشتاد پس از بهبود از یک کسالت ممتد شبی بخت بمرض وبا مبتلا شده و نزدیک طلوع صبح روز شانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ قمری در تهران دار فانی را بدرود گفته است مزارش در امامزاده معصوم در اطاق شرقی میباشد صبح ازل در رحلت او دو لوح نوشته و ضمن تجلیل فراوانی که از وی نموده ثبات قدمش را در اطاعت حق و اعراض از باطل ستوده است و ما خوانندگان را برای آگاهی بیشتر از عظمت شأن او بمطالعه این اثر نفیس رهبری میکنیم تا خود از اثر پی بمؤثر ببرند و در پایان سخن این نکته را یادآور میشویم که چون مؤلف رساله در صفحه ۱۰۳ یکی از آثار معروف میرزا حسینعلی قبل از اظهار ادعاء استناد کرده که حائز اهمیت بسیار و نسخه اصل آن متضمن کتاب وصیت نامه عربی میرزا حسینعلی در دست است برای استفاده بیشتر خوانندگان عین آن در آخر این مجموعه گراور شده متن بخط مشکین قلم و سرآغازش باین عبارت «هذا کتاب وصیتی من بعدی ان یا اهل الملاء فاسمعون» و نیز آخر آن «کذلک جعل الله یوسف النور فی مدینة البیان سلطاناً علی الحق ولکن الناس کلهم فی حجاب انفسهم میتون و ان تلک الورقات دلیل علی عبودیتی لوجهه ان انتم تعلمون والا فامحوها فی الشط لعل الامکان کانوا بایات الله ربهم یوقنون» بخط دست میرزا حسینعلی است و در این اثر بطوری که ملاحظه میشود علاوه بر پیروی و اظهار اطاعت و انقیاد نسبت بصبح ازل راجع بموعود بیان هم که از آن ببقیة الله تعبیر نموده تصریح کرده که در مستغاث(۵) ظاهر خواهد شد و بنابراین ادعاء من یظهره اللهی وی چند سال پس از نگارش این اثر با اقرار و اظهار خود او نیز مغایر بوده است.

جزء ثانی کتاب تنبیہ النائمین حاوی بر جواب عمه محترمه خانم بزرگ بجناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون.

(هذا کتاب تنبیہ النائمین)

بسم الله العزيز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هوالسحر لکن دون موقعه السحر قوه باصره دانش و هوشیاری و غره ناصیه بینش و بزرگواری ایدک الله بتاییدات الغیبیه الخفیه الازلیه مشکین آمه نامه که بامداد خامه و مداد بیادآوری این مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید عز ورود و وفود بخشود و غبار ملال از صفحه خاطر اندوه پژوه زدود.

حبذا بر آن شیوه رضیه و شیمه مرضیه که اوقات خود را صرف یاد آوردن چون منی که مایوس از حیات و در زمره امواتم نموده و زبان بنصایح و مواعظ مشفقانه گشوده اید گفتیم یا سبحان الله این قاصد از کدام دیار است مشکبو و این نامه در چه داشت که عنوان معطر است ولی از مضامین آن که نظماً و نثراً محتوی بر بعضی عبارات و اشارات و مطوی برخی کنایات و استعارات بود خواستم اول از جواب همه آنها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که بمصدوقه الکلام یجرالکلام مبادا سخن بستیزه جوئی و سخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب هم عندالخلق معاتب و عندالله معاقب خواهیم بود لهذا بنحو اقتصار و بر وجه اختصار هریک از مطالب را جوابی نگاشته و ارسال داشتم تا بدانید که از بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه و از سرایر و ضمایر هریک خبیر و آگاه بوده ام خدمت بزرگان این سلسله علیه رسیده مطالب مکتونه و مآرب مخزونه از آنها شنیده و فهمیده ام که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصه بروز و ظهور رسیده و خواهد رسید اگر از دیگر کسان قضایای دیگر ببینم و یا بشنوم چون روایت پیش درایت و یا اجتهاد مقابل نص صریح است عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را اینکه نگاشته بودید «قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تایید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاء اعلی لازم» ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست و این حیاض فیض نامتناهی نامش چیست اگر مقصود خود آن نور چشم است خوب است صریح مرقوم دارید که تا در کمال جد و جهد در مقام تفتیش و تحقیق برآیم و از روی دلیل و برهان کشف نقاب از روی شاهد مقصود نموده و بتکلیف خویش رفتار کند معلوم است بر هر صاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسی من جانب الله مردم را دعوت بحق نماید محض دینداری و خدا پرستی در مقام طلب برآید و از مدعی دلیل و برهان بخواهد و پس از ایقان و اطمینان اقرار و اذعان نماید و از تجلی حق محروم نگردد اگر چه عبارات و فرمایشات شما در همین نوشته دلالت بر این مینماید که شما از جانب خود ادعائی ندارید زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه اینگونه الفاظ بی معنی و عبارات غیر مربوط بیکدیگر را

نمی نگارد و بر آنها استدلال نماید چنانچه در ضمن جواب برخی از الفاظ بی معنی و عبارات بیربط این خط شما که در نهایت سعی و دقت نگاشته و ارسال داشته اید اشاره خواهد نمود که این مهجوره را تبلیغ و بخود دعوت نموده اید و اگر مقصود دعوت بطریقه «اب» نامدار آن نور چشم کامکار بوده است - و در این مقام است که نوشته اید :

«حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند... رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره از سم نقیع مسموم را معدوم کند... انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق باوجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه ایران بوده و مطلع این بدر منیر اقلیم تهران»

اولاً اینکه نوشته اید حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند چنین نیست کسیکه از روی خلوص و بیغرضی مجاهد و طالب است بر همه امراض و اعراض که وجود اعتباریه دارند غالب است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سیلنا

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق **سد سکندر نه حاجب است و نه حایل**

خاصه وقتیکه جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا در دهد
ان یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله ولتصدقن کلما نزل فی البیان و ولتضرن اسم الازل
الوحد در چنین هنگام حجاب رقیق و پنبه دقیق در گوش مجاهد فی الله نماند - کماقال
الله تبارک و تعالی لوانزلنا هذا القران علی جبل لرابتة خاشعا متصدعا من خشية الله
ثانیاً میگویم ایکاش من طرف خطاب نبودم و بعتاب و ملامت اعدا و احباء مبتلا نمیشدم
فیالیت مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است
و سبب غضب قادر منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار باید آن مطالبیکه تا کنون در
پرده خفا مانده کشف غطا نمایم و زنگ اوهام از آئینه خاطر پیر و برنا بزدایم تا هر
بصیری چاه را از راه باز داند و هر ضریری خود را بصیر نخواند زیرا که گفته اند اهل
البتت ادری بمافی البیت.

جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و
گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس و اهتمام بمشق داشته آتی خود را از تحصیل مقدمات
فارغ نمیگذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان
مایل گردیده که بفرایند این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت
حکمای ذیشان و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده
شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم
آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس فی رابعة النهار آشکار شد و
مطلب از سربجهار رسید و کار بمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انجامید از جمله

اشخاصیکه قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند که با غایت علو ایقان و نهایت غلو اطمینان قلاده متابعت و متاوعت فرمان واجب الاذعان صاحب بیان را بر گردن نهاده برای همه قسم جانبازی مهیا و آماده بودند چنانچه در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب بهاء از آن مطهره معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشتند از همان وقت ایشانرا سودای جهان گیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود گمانش اینکه اگر بشاه ایران زبانی رساند زمانه او را بسریر سلطنت مینشانند غافل از اینکه رشته امور در دست قادری است که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد یوسف را از قعر چاه بعز و جاه رساند و بر سریر سلطنت و شاهی نشاند توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء تعزمن تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کلشی قدیر مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت ولی بهیچ وسیله راه بمقصود نمیرسد هر قدر بعضی از درست بینان باکفایت و مال اندیشان باهوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند ایشانرا از مبادرت باین امر خطیر ممانعت مینمودند بجائی نمیرسید و فایده و ثمری نمیبخشید تا اینکه بعد از چندی کریمخان مافی را که از زمره اصحاب و نمره احباب بود خواستند و این مطلب را با او در میان آورده و او را تشویق بلیغ و تأکیدی آکید در انجام این مرام نموده پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشدو خود را بخان مافی داده و او را برای انجام آن کار نافرجام مأمور نمودند و لابداً در سرسر وعده صدارت و سپهسالاری نیز باو داده و شاید در صورت قبول و تمکین نمودن او را هم تهدید بقتل و هلاک کرده هرچه بوده آن شخص هم یا از خوف جان و یا بطمع مال و منصب آن نقدینه و اسب و شمشیر را بر گرفته و خفياً بجانب اسلامبول عزیمت نموده پس از چند روزی معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته و لوای هزیمت افراشته است چون جناب میرزا دیدند بآن مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواستند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان مدتها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته بقدر لمحہ از دایره خدمت سر برنتافته جانی برای قربانی در کف داشت و گوهر غلطانی برای نثار راه دوست در صدف هماره مکنون خاطرش این بود برای جانان جان نثار کند و در راه دوست آنچه دارد ایثار نماید بالجمله آن جوان با ایقان را بخدعه و فریب خواسته محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیه مایل و مقرند و در انجام این مرام همراه و مصر و حال آنکه کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند بالجمله او نیز کمر جلادت بسته و بریکران عزم نشسته که گوی سبقت از میدان همگنان رباید و خود را مقبول حق و خلق

نماید زیر همین قبه و این بارگاه بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است اگر ندیده آید البته شنیده آید که آن فتنه دهماء صیلم بزرگ و آن غوغای عظمای ظلمای سترگ بر سر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده آتش شعله وری افروخت هر که منتسب باین اسم بود از عالی و دانی و وضع و شریف و عالم و جاهل سراسر همه سوخت بس بزرگوارانیکه ناهی این فساد و ماحی این خصومت و عناد بودند بخاک مذلت افتاده چه بسیار پیشوایانی که ادلاء دین و ارکان یقین بودند از عرض و جان و مال و عیال آنچه داشتند در سر این کار دادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما فی الحدیث کلهم یصلحون للخلافة زبانه آتش و شعله نیران این فتنه دهماء صماء بکماء بتمام بلاد ایران رسید چقدرها نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به نهب و تاراج رفت و چه بسیار خانه ها خراب شد این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب ابوی کاشتنند پس از اشتعال نائره فساد حاشا کرده و بگردن دیگران گذاشتند بالجمله در آن تراکم افواج ظلم و عدوان بسی از رؤسای سلاسل گرفتار اغلال و سلاسل گردیدند و در آن تلاطم امواج دریای فتنه بی پایان چه بسیاری سرهای سران بروی خاک خواری و ذلت افتاده و بسا پاهای لطیف ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیده و چه اطفال خرد سال در اسیری از قافله وامانده و در بیابان بی آب و نان هلاک شدند از جمله اشخاصیرا که در این موقع برای حبس ابدی بانبار دولتی بردند یکی جناب ابوی بودند پس از چندی وقوف و مکث در محبس با جمعی از نفوس محترمه که در میان طائفه بر همه برتری و فزونی داشته قدم همت در میدان شفاعت گذاشته و باب ضراعت گشوده برای خلاصی ایشان اصرار بیشمار نمودند بالاخره از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان صدراعظم را بعجز و ستوه در آورده حکم خلاصی ایشانرا گرفته بشرطیکه من بعد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران منفی باشد این بود که پس از خلاصی حبس بجانب بغداد روانه شدند چندی در آن سرزمین اقامت نموده و اغلب ایامرا بمصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعه بیان و مجالست اهل ایقان بسر برده گویا از کلمات حضرت نقطه بغلط چنین فهمیدند که معاد و حشری و ثوابی و عقابی و سزائی و جزائی غیر از این عالم نیست و هرچه هست در این نشأه است این توهم باطل را نیز ضمیمه خیال فاسد خود که داعیه ریاست و برتری و هوای سلطنت و سروری بود نمودند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و موحدین اهل ریاضت و مکاشفه است جمیع هادیان سبل و تمامی انبیاء و رسل بلسان واحد ببقای نفس مطبق و بحشر و نشر متفق بوده و هستند اگر شخص منصف از غشوات و غمزات هوای نفس خود بیرون آید و بامعان نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه نماید بعین عیان میبیند که در جزئیات افعال و اعمال که از او ناشی میشود اثر مترتب است چگونه میشود که شخص مادام العمر تمام اوقات خود را بحسنات که مقبول عقل و شرع است یا بسیئات

که مطبوع نفس اماره است و میغوض خدا و خلق است صرف نماید و بکلی مجازات داده نشود اگر چنین باشد ابداً ارسال رسل و انزال کتب لازم نبود در صورت نبودن نشأه دیگر کمال بی شعوری است بدعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق الطاقه و تکالیف شاقه نمودن و از همه جاها مطرود و در پیش همه کس مردود بودن جان و مال و عرض و ناموس خود را بباد فنا دادن و در بیغولها و خرابه ها بسر بردن و در کوهها و بیابانها در بدر بودن سخیف عقلی که اینگونه مطالب قبول نماید و زبان باین اراجیف گشاید و لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اذان لایسمعون بها ولهم اعین لایبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک هم الغافلون و حال آنکه تمام انبیاء بیک رشته و سبک این مطلب را بیان فرموده اند چنانکه حضرت اعلی ارواحناده در این باب نصی صریح در جواب مهاجر الی الله الواحد الاحد آخوند ملاحمد بزبان مناجات میفرماید اذما قد وعدت فی الدار الاخرة و ماقد خلقت فی الجنة ذلک لماقد مننت علی احد فی حیوته بعرفانک و الا کیف یدوقن من بعد موته مایحبن فی جناتک فوعزتک انک انت منتهی منای وانک انت غایة املی و رجائی ما استلذذت الا بک وان استلذذت بغيرک فان نفس عملی ناری لایحتاج بنار اخری اذماقد وعدت فی الاخره مایشمر من ذلک العمل - و در بعضی از زیارات حروف میفرمایند و انتم فی ظلی لستفرون فی کور کم لم یکن رضوان مثل ما یذکر کم الله انتم فی غرف الرضوان بما اشتیت انفسکم تجزون و لاتحزون قدر خردل فانکم انتم فی الفردوس الا علی عند ربکم متعززون لکم فیها حوریات کانهن لؤلؤ مکتون لکم فیها غلمان کانهم یاقوت مخزون لکم فیها ما اشتیت انفسکم تا آنجا که میفرماید - سیر جعنکم الله ربکم الی الحیوة الا ولی لینتقمن بامرکم علی الذین استکبروا علیکم انه کان بکلشی قدیرا و در کتاب علی اعلا میفرماید ولكن لم یقع غفرانک الا لمن عرفک و یتبع امرک ولایدخل فی رضوانک الامن احبک و یتبع ماقد من عندک اذماقد وعدت فی الاخرة یظهر لاهلها بما یتذوت فی تلک النشأة و هم درجای دیگر میفرماید فسبحانک ممانسب الی قول الناس من بعد ذلک لک قیامات و ماقدرت من شوئها من البعث والحشر والنشر والصراف والمیزان و عرض کل علیک و خلق الجنة والنار و ماقد احصیت فی یوم القیمة من شوئ التي قد قدرت من قبل فی الفرقان الی ان ترفعن تلک الشجرة تقضی ولكن بعد ذلک فی کل ظهور لک قیامة و من بعدها فی ظهور الاخر قیامة کل ذلک یتعلق به فی تلک الحیوة ولكن ماقد قدرت من بعد الموت لموحیدک جنته الخلد التي قد خلقت فیها من کلشی لم یکن لها عدل تا آنجا که میفرماید ولم یکن عندک لموحیدک جنة اعلی من ان توفقههم لطا عتک و عبادتک اذما قد وعدتهم من بعد موتهم بما یظهر لهم بذلک العمل و کذلک نعمتک لمن احتجب عنک لم یکن الا بما احتجب عن رضاک اذ کل یلحقته بعد موته بما اکتسب ذلک وان هذا اشد عندک و عند من قد عرفک اذ انک انت ان اردت ان تمن علی اولیائک بما قد وعدت لهم فی جنتک اجریت لهم اسباب مایتعارجون بها الیک و اذا اردت ان تنتقمن من اعدائک تجرین لهم اسباب ما تعزتهم انفسهم باحتجابهم عن امرک تا اینجا که میفرماید ولاریب عند من عرفک بانک قد قدرت

احتجب عنک لم یکن الا بما احتجب عن رضاک اذ کل یلحقنه بعد موته بما اکتسب ذلک وان هذا اشد عندک و عند من قد عرفک اذ انک انت ان اردت ان تمن علی اولیائک بما قد وعدت لهم فی جنتک اجریت لهم اسباب مایتعارجون بها الیک و اذا اردت ان تنتقم من اعدائک تجزین لهم اسباب ما تعزتهم انفسهم باحتجابهم عن امرک تا اینجا که میفرماید ولاریب عند من عرفک بانک قد قدرت لموحدیک فی الجنة مایتلذون بكل الاثک من بعد ما قبضوا فی سیلک و مثل ذلک ماقد قدرت من النار لدون موحدیک بعد ما انقطع عنهم ارواحهم ولكن هذا مالا یؤمن به احد لانه لا یقدران یوصل الیه و مایقدران یعرفه و یوصل الیه مایؤمر به من عندک من شوّات التي یقدر علی عرفانها بالجمله مقصود از نگارش این آیات و ذکر این بیانات این است که شخص باشعور منصف بداند که حضرت نقطه ارواحنا فداه با جمیع انبیا متفق و کتاب بیان با جمیع کتب آسمانی در یک رشته سایر و متحد بوده اند - لاتفرق بین احد من انبیائه و رسله هریک هادی و داعی الی الله مصدق قبل و مبشر بعد و قائل بمعاد و جزا و معتقد پدار بقا بوده اند چنانچه میفرماید **ما خلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء چون مشعر فهم آن عالم و اکتناه بر کیفیات ان نشأه** در نفوس ناسوتیه که منغم در عالم طبیعت میباشند هنوز خلق نشده لهذا کما هو حقه نمی توان فهمید ولی خداوند حکیم برای عارف و عامی عالی و دانی راهی برای آن سرا مقرر داشته و سلمی بجهت صعود عالم بالا گذاشته و آیت معرفتی برای مکلف مقرر فرموده که این مطلب را بر سیل ایجاز و اجمال چون وجود صانع قطع و یقین بثبوت و تحقق آن نماید ولی ادراک تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود بان نشاه را میخواهد چنانکه نطفه نمیتواند ادراک عوالم علقه و مضغه و لحم و عظام را نماید کذلک چنین نمیتواند ادراک کیفیت عالم بعد از تولد را نماید و هکذا در سایر مراتب و مقامات جاری است انشد کم بالله شخص باشعور و انصاف میتواند لقای عبدالکریم و عبدالاحد را ببقای ابد ترجیح دهد؟ و در مقابل جمیع اهل مذاهب و ادیان خال منقصت و هوان بر جبهه مقدس شاهد بیان نهد؟ چه بنویسم و چه بگویم.

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

باری تحقیق مسئله رشته کلام را از دست این مهجوره گرفت ولی چون بنابر واقع گوئی است تمام مطالب و وقایع را بدون نقیصه و گزاف گوئی محضالله مینویسم که تا بر بیچارگان بی خبر مخفی و پوشیده نماند. بالجمله در آن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائیکه در سر و خیالاتیکه در خاطر داشت بعضی عبارات که دال بر بغاوت و طغیان و مورث کشف رازهای پنهان بود از ایشان بروز نموده چون بعضی از مؤمنین طبقه اول طاق استماع اینگونه اقاویل و اباطیل را نداشتند اندک اندک آن عباراترا بسمع مبارک حضرت ازل رسانیدند حضرت بر ایشان متغیر و زبان توییح و تغیر و ملامت گشودند فرمودند **در این قلیل زمان خلق بیانرا خواستی از مبدء دور و قضیه سامری را بظهور رسانی؟** و ایشانرا از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودند جناب ایشان نیز بواسطه کشف مآرب باطنی و مطالب قلبی بجانب سلیمانیه و اطراف آنجا باسم عزیمت هزیمت فرمودند

پس از وصول بان سامان بخیال ریاست خواستند با مردم آنجا آمیزشی نمایند و طرحی تازه ریزند مسلک عامه عمیماً معلوم است خاصه اکراد آن مرز و بوم که در بلاهت و بلادت دب اکبرند و در عداوت با فرقه شیعه بسان افعی اشقر سریع القبول اند و بطی النکول چنانکه فرمودند الاکراد طایفة من الجن حمیت جاهلیت در طینت هریک سرشته است خامه ازلی در جبهه همه رقم هذا کافر نوشته با آن بلادت جبلی طالب مقامات رفیعه اند و مفظور بر عداوت شیعه چون از ذریه شیطان انداز فرط تعصب لعن بر شیطانرا جایز نمیدانند و لاسیما بر حروف نفی فرقان جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند بگوش هریک یس بخوانند اول عبارات قدح و طعن از حروف نفی را از بیان برداشته بهمان نهجی که در خلافت خلفا اعتقادی عامه است هریک را بجای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر و زندیق دانسته سهل است حرف دویم نفی را اسپس واکیس از امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه خوانده بلکه عبدالقادر جیلانیرا بر آیت مودعة سبحانی علی عمرانی که نقطه فرقان در حق او فرمده است انت منی بمنزلة هرون من موسی و فرموده من کنت مولاة فهذا علی مولاة ترجیح داده ابوحنیفه را بر حضرت صادق و هادی بالله را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده حتی یکی از موثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی و تفرقه و اضلال امت حضرت خیرالانام و مایه اختلاف و اختلال مذهب اسلام شده و جعفر کذاب را بر آنحضرت ترجیح داده و حال آنکه در دین اسلام و مذهب حقه شیعه اگر کسی یکی از شهدای قرآنرا انکار نماید کافر است چه جای آنکه یکی از مرایا و اوصیای نقطه فرقانرا انکار نماید چنانکه میفرمایند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخر نامحمد وکلنا محمد بالجمله مقصود این عناوین آنکه شاید در قلوب قاسیه و نفوس عاصیه آنها تصرفی نمایند و بر مسند ریاست و فرماندهی آنها راجح و غالب آیند چون در آن اوان برخی از اهل عرفان عامه در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده اند مانند شیخ طه و ابنای او شیخ براکه و شیخ عبدالله و شیخ رضا و شیخ علی که هریک را هزارها مرید و فدوی جان نثار بود باین جهة رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت بنیانی که گذاشته بودند بانجام نرسید چندی از بیکاری در آن دیار بتحصیل علوم غریبه پرداخت و روزگاری بسختی و مشقت میگذراند پس از آنکه شیشه مرامش بسنگ و از صدمات روزگار بتنگ آمد عریضه خدمت حضرت ثمره بطرز مناجات عرض کرد که نسخه آن در پیش اغلب بیانیین ضبط است که در اواخر آن عریضه عرض کرده وکیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک ولوامع بطشک اماکنت حمامة بیتک و انملة وادی احدتیک اوبقامن بیداء صمدیتک او بعوضة من برازلیتک فبعزتک قدجفت عظامی و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم - مختصر اینکه از باب انا به داخل شده و از گفته و کرده های قبل برحسب ظاهر نادم و تائب گردیده که حضرت هم عفو فرموده و ایشان را طلبیده بر سر کارهای نخستینش گذاشتند یا بن الانصاف از حق مگذر کسیکه در کمال ذل و عجز و بانهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید سزاوار است که لوای غوایت افرزد و ساز مخالفت نوازد. (۱۰)

انشدکم بالله قائل این کلمات با قائل اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده است آن ادعاها و مخالفت بعد را بچه حمل نمائیم اگر دون صدق و خلاف واقع بوده است چنین شخصی چگونه رئیس امم و جمال قدم تواند شد علم الله که عیناً مشاهده مینمایم یوم الساعة و یوم الحسرة را که آن نور چشم با کمال ندم و حسرت بین یدی الله واقف و با نهایت اسف میسرایی یالیتنی اتخذت مع الرسول سییلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ولی آن ضراعت و برائتها فایده نبخشد و آن تأسفها در آن موقع سودی ندهد بالجمله همینکه ایشان برسر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبیکه مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد بمرور و تدبیر انجام پذیرد وقوع آن امر مهم دیدند موکول است بفاهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نیندد بمقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.

و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را بوعد و برخی را بوعد بسوی خود جلب و جذب نمودن ثانی باب مرادۀ احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن ثالثاً بعضی از بیانیین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملارجعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصیرالباب و صغیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند چنانکه همان اوقات جناب ملامحمد جعفر کاشی شرحی بایشان نوشتند که من از آنجناب استشمام رایحه بعضی ادعاها مینمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات میفهمم سهل است از زبان بعضی از اصحاب آنجناب بعضی کلمات میشنوم نمیدانم بچه حمل نمایم و بمردم چه جواب بگویم ایشان در جواب بخط دیگری گویا خط آن نورچشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح بخط خودشان مشروحاً و مفصلاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر میماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات و مقامات میشود.

و همچنین جواب آقامیرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار براینکه قائل اینگونه عبارات و معتقد باین اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است رابعاً جمع آوری جمعی ارقلاش و اوباشهای ولایات ایران و جسته گریخته‌های آنسامان را که در هیچ زمان بهیچ مذهبی داخل نشده و بهیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و بغیر از مال مردم بردن بشغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشار شمر کردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سریکه جز تولای ایشان صدائی برآمد کویدند و از هر حلقی که غیر از خضوع بایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلیکه در او سوای

محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار بعزم زیارت اعتاب شریفه بجانب کربلا و نجف و برخی باطرف دیگر هزیمت نمودند سیداسمعیل اصفهانی را سربریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند سیداحمد را به پیشدو کارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را بسنک پراکندند و میرزا علیرا پهلویش را دریده پشاه راه عدمش راندن و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را بدجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این افعال زشت و خلافکارها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل میخواندند و میخندیدند،

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و میگفتند که ما هرچه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم خامساً مکمل و متمم تمام این مقدمات و بانجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه و هیاکل شریفه و خطوط بدیعه و هم چنین نوشتجات خودشرا آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح بجمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هر جائیکه گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتیکه در ولایت بوده والده جناب آقامیرزا محمدعلی را با خودش و خدمتکاری بطهران فرستادند برود بتاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن نوشتجاترا باکمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده بطهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمیدانند لیکن مردمان باذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقاد البته میدانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است اولاً مداومت و ممارست بآن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا بهمان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد ثانیاً خطب و مناجات و آیات بلسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشانرا در مقابل آن کلمات گذارند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده میشود ثالثاً آن خط بدیعه بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالایصار جلوه نماید رابعاً اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامیکه مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آنحضرت نازل شده بکلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره ها پس از شنودن ادعای انی انالله حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را میداند چنانکه یکی از

احباب بعد از ادعای ایشان قصیده ساخته و این چند بیت در آن درج است.

طلعت حق ناشناسم ار نشناسم	نفحه روح القدس ز صیحه شیطان
نعمت حق ناسپاسم آرند هم فرق	قول مه آبادیان زسوره فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند	سفره پر اطعمه ز حفره نیران

بالجمله پس از اینکه نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه که بود جمع آورده و بمرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز نمودند مگر سرا بحواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی برحسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور میداشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت کرد از حاجی عبدالغفار نام و آقا محمد کاظم نام هر دو تاجران اصفهانی که شبی بیبغداد کهنه خانه که میرزا موسی پسر حاجی میرزاهادی جواهری پیشکش کرده بود هر دو خدمت جناب ایشان رسیدیم بعضی سؤالات از ایشان کردیم صحبت ما بطول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ما خواستیم برخیزیم منع کردند دوباره نشستیم که شام آوردند خورشی که با شام آوردند سبزی قرمه بود همینکه ایشان بخورش دست بردند و قدری خوردند بیکدفعه با کمال تغییر سر بر آورده با آنکه نظارت داشت متغیر شدند و سخت گفتند که این بوی پیاز چیست مگر شما ها منع شدید حضرترا نشنیده اید ناظر عرض کرد بسر شما که در این خورش پیاز ندارد شاید آن کاردی که با آن سبزی خرد کرده اند رایحه پیاز میداده است فرمودند در خانه ایکه حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود اگر تا کنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحه پیاز بشامه حضرت برسد یقیناً شام میل نخواهند کرد شام نخوردند تا تدارک خورش برای حضرت کردند آنوقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرترا بحسب ظاهر مینمودند - قضیه دیگر بخاطرم رسید محض تنبیه غافلان مینویسم که بیچاره بیخبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هردو بمن مساویست چیزیکه هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوریکه در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه بنهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگذاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هردو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند چه شده که هردو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده اید مگر نمیدانید اگر حضرت تشریف بیاورند بهریک

از شماها میل نمایند دیگر بر ما حرام میشوید تا تشریف نیاورده اند شماها لباسها و وضعهای خود را تغییر بدهید حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

قضیه اعجب از این زمانیکه والده آقا میزاحمدعلی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی آب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و بدست خویش تربیت کرده ام اکنون برای خدمتکاری آنحضرت فرستاده ام استدعا دارم که متنی برجان من گذاشته و او را بکنیزی قبول فرمائید منم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول بنوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی بجانب ما فرمودند من عرض کردم بآنچه مأمور بودم در جواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که الی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرترا بایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقامیرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد برسینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشانرا بعرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرترا رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال مینمایم بانکسیکه شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه میفهمید گویا از سه حال بیرون نباشد اولاً یا باید جناب ایشان بحضرت نقطه ایمان نیاورده محض هوای نفس چون اشخاصیکه علی العمیا داخل فرامیس شدند که تماشا کنند ببینند چه خبر است از روی صورت ظاهر داخل این امر شده از بدایت کار خیال کوبیدن جاده تزویر داشته شاید مغلظه و های هوئی بشود ایشان بنوائی فایز و نائل گردند یا باید از این حرکات و اقوال که ذکر شد اول ایمان آورده باشند بعد بواسطه حب جاه و یا کلمات متشابهه حضرت اعلی و یا معاشرت با بعضی طبعیین و دهریین نکول در دین خود کرده بعبارة آخری مرتد شده باشند و یا باید نعوذبالله اصلاً کلبه این ظهوراترا دروغ و پیغمبران را بی اصل و خدای را لغو دین و ایمان را کذب معجزات و آیاترا بی حقیقت و ادعاها را همه باطل فهمیده ریاضات و مجاهدات را زحمت بخود دادن مکاشفات و معاینات را تهمت بر خود نهادن دانسته باشد کما اینکه علمای با بصیرت شیعی در حق خلفای جور از این سخنها گفته و نوشته اند که افعال و اقوال آنها با هم منافی گفتار و کردارشان با هم مباین بوده که اگر بر هرذیشعوری عرضه بدارند میدانند که آنها یا بدین جاهلیت باقی بوده ولی برحسب صورت ایمان آورده و یا آنکه در اول ایمان آوردند بذل مال و ترک جان کردند وقتیکه پای وصایت و خلافت درمیان آمد بواسطه حب ریاست صوری و باقتضای خباثت فطری جبلی بتحریک عایشه و حفصه تخم عداوت

کاشتند دست از دین و آئین که ایمان بخدا و رسول بود برداشتند از جیش اسامه تخلف نموده ان الرجل قديجر گفتند بقهر و غلبه بدون اذن و اجازه برای بیعت گرفتن بخانه اش ریختند در خانه را سوخته و پهلوی دخترش را شکستند کردند آنچه کردند حال ای مردمان منصف انصاف بدهید آن شیخین با این شیخ چه تفاوتی دارند و کدام یک اطعی و اشقی هستند یا در عالم هیچ چیزی نیست و همه گفته ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست و امر را بر عبادالله بمصدق الملک عقیم مشتبّه کرده است چه قدر شبیه است افعال و اقوال قبل و بعد ایشان بگفته آن شخص روضه خوان اصفهانی که در اثنای روضه گفت حرم ملعون خبیث آمد راه را بر حضرت گرفت شخصی در زیر منبر گفت آقا حر داخل شهدای کربلا و شهید راه خدا است چرا او را ملعون و خبیث میگوئید در جواب گفت ای ملعون من آن حر قبل از شهادت را میگویم فی الواقع اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر موعود و از جانب خدا آمده لسانش لسان فطرت ناطق عن الله و ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی است و کتاب بیان از کتب آسمانی است امرش نافذ و حکمش متبع بوده پس در همه اقوال و احکام او باید متبع و مطیع باشید نه اینکه بعضی را قبول و از بعضی نکول نموده در زمره آنانکه یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشید بالجمله اینکه نوشته بودید «پس ملاحظه فرما که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهاتتاب اعظم نقاب است و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب»

ای مربای مربی عوالم انفس و افاق و ای ثمره وجود حکیم علی الاطلاق ای اول تجلی وجود ای آخر مظهر غیب و شهود این چه عبارات است که مینگارید شهد الله و کفی به شهیدا که من از اعاده و تکرار آن خجلت زده و شرمسارم واقعاً تحریرات آن نور چشم و تلفیق بعضی عبارات چون سؤال آن شخص عامی است که از مرد عالمی پرسیده بود که حسن و حسین هر سه دختران مغاویه علیه السلام اند یا نه شخص علم در جواب فرو ماند گفت من حسن و حسین تو را اصلاح کنم یا هر سه دختران مغاویه علیه السلام تو را بهم وفق دهم مهجوره هم نمیداند در جواب این عبارات منزله از سماء هویت چه نویسد بینکم بین الله خود انصاف دهید که آفات علم انسانی را نقاب بسیار یعنی چه این عبارات را بر هر که عرضه بدارند چه میگویند و قائل آن جز اعتراف بغلط نویسی خود کند بکدام زبان میتواند طریقه معذرت جوید بلی

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنة نیکان برد

بالجمله اینکه نوشته بودید «حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد» یعنی چه ای پسر عرفان الی کنون ندانسته اید که نور زایش وجود است و حجاب نمایش عدم الله نور السموات والارض و جمیع حجابات و کثرات و عوایق از ابنای جهل اند که راجع بمرکز اصلیه و شجره خبیثه کشجره خبیثه اجثتت فوق الارض مالها من قرار و تمام نورانیات و مجردات

از احقاد و نتایج عقلند که راجع باصل شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء در هرجائیکه جمال نور شعله افروخت آنچه وجود اعتباری که رایت ضلال باشد سراپا بسوخت گویا حدیث کمیل ابن زیاد و سؤال از حقیقت تا کنون بنظر آن نور چشم نرسیده که حضرت نقطه ولایت در مرتبه خامس میفرماید **نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره**

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

جمال نور برای هدایت است نه غوایت و طلعت ظهور بجهت ارتقای بمدارج علیین است نه انتقال بمناهج سجین از سبک و سوق عبارت چنین فهمیده میشود که آن نور چشم در مقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان قدیم که ابوی بزرگوار در آن مهارتی داشتند برنیامده اید با وصف این خدای دانا گواه و قادر توانا آگاه است که اهل ایمان و متدینین بدین بیانرا خیال جز اتحاد و سیر در عالم و داد نیست در پیش غیر زبان قدح و ذم نمیگشایند و چنین الواح که مایه افتضاح است بعمر و وزید نمیمایند اینکه نوشته بودید «چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن»

الله اکبر که خود در عبارت حجاب از روی شاهد نور برداشتی و خال منقصت بر چهره او گذاشتی ولی بر هر ذیشعور این مطلب مشهود و مبرهن است و معلوم و مسلم از آنزمانی که اسرافیل امر صور ظهور دمید و از آنوقتیکه از سماء مشیت قطرات نور بارید هیمنه صیت آئینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب و شهود انداخت طنطنه بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مشیده هر شهر و دیار افراخت اگر بخواهم اسامی هریک از سفرای الهی را که در نزد هریک از اولی السلطنه و علمای روی زمین کسب فرمودند بشمارم شاید بعضی از خاطر محو شده باشد و این مطلب بر جمیع مؤمنین اول طبقه اهل بیان پوشیده نیست ولی مطلبیکه مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهالت آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم بتنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که باتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و بجانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند و در کدام زمان بجهت انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند در چه مورد اجرای کلمه توحید کردند و در کدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستند و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت

و جلال اند و صاحب فضل و کمال گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیر نجات متحیر و و مات مانده بخیالش آمد که نیر نجات این مشعبد مؤید صورت گرفتن خیالات او است خدمت حضرت ثمره رسیده و بعرض رسانید آنچه دیده بود بعد عرض کرد که ورود و وفود این مرد بر ما بزرگ دریچه است برای ورود خاص و عام و اعظم نتیجه ایست بجهت قبول قاطبه انام مصلحت این است که او را از خود نرانیم و بلطایف الحیل بسوی خود خوانیم بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه برسر و خیال سلطنت تامه در خاطر است حضرت چون دانستند که در بروز نیر نجات ملکم مات و فانی شده و منکر آیات سبحانی گردیده است فرمودند مرا در این مطلب فکر و تأملی لازم است روز دیگر که چند ساعتی از روز گذشت دیدند که جوابی نرسیده و میوه مرآمی از شجره خیالش نچیده عریضه در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسید مضمونش قریب باین عبارات بود که تو آیات الهی را چون شعبده و نیر نجات ملکم شمرده و سراپای وجود خود را بشرائره در قبضه اقتدار و اختیار او سپرده غافل از اینکه

سحر با معجزه پهلوی نزند دل خوشدار سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد

اگر شما را اعتقاد که اجرای خیال موکول بسعی و تدبیر خود است مرا اعتماد بصورت گرفتن امال موقوف بخواست و تقدیر خدا است انی لاملک لنفسی ضارولانفعاً ولاموتا ولاحیوة ولانشورا تا خدای نخواهد باد بهاری روی شاهد کل را غازه نکند و ابر آذاری خلعت خادمان چمن را تازه نماید تا موسای اراده زبان افاده نگشاید ابداً احدی عائده نبرد تا عیسی امر رب انزل علینا مائدة من السماء نسراید کسی مائده نخورد البته از این خیال واهی بپرهیز و بذیل اراده ازلی بیاویز و هو علی کل شئی قدیر بعد از ملاحظه این جواب چون بر وفق خیالات ایشان نبود تا مدتی اظهار رنجش و گله از حضرت ثمره مینمودند که بعد از مدتی که چنین اسبابی از غیب مهیا شده حضرت همراهی ندارند اینکه نوشته بودید «باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان باکمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت مستقر» اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته اید هریک را بنویسد و بعد جواب آنرا درضمن آن عبارت بنگارد مطول و مبسوط خواهد شد اولاً باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ برسر آنصفحه گذارم زیرا که چون قصاید حکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح است ولی بر مرکبات آن معنی مترتب نمیشود الا برمل و اسطرلاب و تأویل و توجیه خوب است آن نور چشم باین عبارات مراجعه نماید ببیند سکان آن سامان با کمال روح و

ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور کردند چه معنی دارد خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت میکشیم نمیدانم آن احمق‌هایی که چنین عبارتها را می بینند و میخوانند و تمجید مینمایند مگر حس انسانی ندارند افسوس میخورم که چرا باید اینانرا در زمره بنی نوع انسان دانند و نمره آدمیان خوانند.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم اینکه نوشته بودید «الحمد لله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی خبرند الی آخر» اولاً ما از عدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظر میکنیم و از ارباب دانش و هوش مستدعیم که این عبارات را بمیزان صحت و اعتدال سنجیده اگر در او غشی و عیبی نیست بر من طعن سهل است لعن نمایند ثانیاً پس از غمض بصر و صرف نظر از ظاهر عبارات از آن نور چشم سؤال مینمایم که آیا شما از موهبه خفیه الهیه بی خبرید یا من؟ شما کتمان حق کرده اید یا من؟ شما هوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده اید یا من؟ شما دعوی انا ربکم الا علی کرده اید یا من؟ شما سب قتل و هلاکت نفوس مقدسه که هریک از ارکان دین و اسطوانه آئین بودند شدید یا من؟ شما محرک و مؤید ابالیس فتنه و فساد بوده اید یا من؟ شما بحضرت ذکر نسبت جهل داده اید یا من؟ شما بنقطه بیان کافر شده اید یا من؟ شما بوصی منصوص او جاحد و منکر شده اید یا من؟ شما اغوای جهله و فسقه در قدح و شتم حضرت ثمره کرده اید یا من؟ شما نصوصیکه اقلأ پانصد توقیع که نص قاطع بر وصایت و خلافت آنحضرت در دست است بغیر از آنکه از ولایات جمع کرده و از مردم گرفته انکار کرده اید یا من؟ از جمله نصوصیکه لازم دانست برخی از آنرا در این ورقه مرقوم دارد که صاحبان بصیرت ملاحظه نمایند و از خودرأی بسوی حق گرایند.

توقیعی که از نقطه اولی بحضرت ثمره صادر شده الله اکبر تکبیراً کبیراً هذا کتاب من عند الله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم قل کل من الله میدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکرالله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان واء مر به فانک لصراط حق عظیم همچنین در توقیع جناب ملا عبد الکریم قزوینی می فرماید الله اکبر تکبیراً کبیراً ان یا کریم قدوهبناک واحدا من حق واحداول لتحفظن کل ما نزل من عندالله ولتبلغن الی اسم الوحید ولتسئلن عنمن یکتب آیات الله ما انتم مرادالله لاتعلمون ایضاً بجناب خال مرقوم شده اننی انالله لاله الا اناکنت من اول الذی لاول له حیا باقیاننی انالله لاله الا انالاکونن الی آخر الذی لا آخر له حیا باقیان و ان الدین قد بدء من عددالبر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون و ان وحیدالاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم ایاه تحبون ایضاً در توقیعی دیگر میفرماید قد اصطفى الله سبحانه

فی ذلك الظهور مرآتا ممتنعة و بلورية مرتفعة تعاکست فیها شمس الحقیقة و تجلت لیدیها نقطة الا لهیة و تحاکت فیها کینونیه الازلیة و ان ذلك من فضل الله و رحمته وجود الله و کرامته و عطاء الله و موهبته و احسان الله و مننه و جوایز الله و بدایعه تا در جائیکه میفرماید وان مما قد شاء الله سبحانه فی ذلك الظهور ارتفاع شجرة البیان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فیالها ثم لها من تلك الثمرة البدیعة و یا حیذا طرزا ثم حیذا طراز من تلك الورقة اللطیفة و یا طوبی ثم طوبی من ذلك الغصن الممتنع و یا فخرا ثم فخرا الذلک الشجر المرتفع حیث یتستحکین عن الله باولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و یتستدلن علی الله بکینونیه و ذاتیته و نفسانیه و انیته و ستعکس من تلك المرات مرات ثم من تلك المرات مرات ثم من تلك الی آخره لم یفرغ حب فؤادی عن تلك التعاکسات المتلاحات و التجلیات المتصاعدات و لكن الی حیثذ بفطرة محضه غیر تلك المرآت مظهرت و سیظهر الله اذا شاء انه کان علی کلشی قدیرا تا بجائیکه میفرماید و اشهد بان الله سبحانه قد اراد فی ذلك الاسم ذکر حرف الخامس و ارتفاع مقعده الی آخر.

اگر انصاف دهی میدانیکه مقصود از حرف خامس فرقان رتبه حسینی است که باسم نور تعبیر شده چنانکه در دلائل سبعة میفرماید نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نشوی و مظطرب نگردی نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر(ع) که اول آن این است اللهم انی استلک من بهائک بابها و کل بهائک بهی اللهم انی استلک ببهائک کله که این فقره اشاره است برسول الله صلی الله علیه و اله و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین تا آنکه در مرتبه خامس که میرسی ذکر نور میکند که آن مقام سید الشهداء (ع) است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را میسوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن انتهی کلامه عزوجل. اسامی که از برای حضرت ثمره در موارد عدیده از سمای عز و مجد الهی نازل شده و در توقیعات و آیات و الواح نقطه اولی بان اسامی ذکر شده اند از این قرار است.

اسم هو و اسم بهاج و اسم مغنی و اسم علی اسم متین اسم باب اسم خلیق اسم مستکبر اسم متکبر اسم ثمره ازلیه اسم ازل اسم عزیز اسم مرآت الله اسم علیم اسم سلطان اسم وحید اسم آخر اسم حجة و اسم النور.

و اسامی دیگر که در الواح عز ثبت و ضبط است و تمام در خاطر این مهجوره ضبط نیست مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری این دعویرا نماید بدیهی است که در نزد عقلا و ارباب تتبع و اطلاع عاطل و باطل است از کسی هم شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی و از جانب والد ماجد آن نور چشم که این ادعا را کرد بدون برهان و دلیل فقط برهانیکه در طبق ادعای خود داشت دو چیز بود یکی مسمی بودن باسم حسینعلی و حال آنکه نص صریح بیان

است که حضرت نغمه اولی میفرمایند در این کور قاتل سیدالشهداء(ع) در ظاهر مسمی بود باسم آنحضرت (گویا مقصود حسینخان صاحب اختیار حاکم فارس باشد) دیگری فرستادن دستمال خون آلود برای امة الله و تعزیه ننه من غریبم درآوردن بود دیگر کسی ندانست آن خون که بود و از برای چه بود کدام تیر سه شعبه بر ایشان رسیده و بکدام عضو از اعضای ایشان زخم وارد آمده خیلی تعجب دارم که شخص مدت شصت هفتاد سال تجربه ها کند و اطلاعات حاصل نماید و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء و حکماء و درویش باشد ادعائی کند که نداند در آن ادعا چه برهانی اقامه نماید آن ادعا را بجائی نرسانیده دعوی من یظهري نماید یا سبحان الله از عقول ناقصه این اشباح الرجال که امتیازی فیما بین ذباب و عقاب ندهند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند اولئک کالانعام بلهم اصل سبیلاً بالجمله از توقیعات که مدل بروصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است بسم الله الاعزل الاعزل اننی انالله لاله الا انالوحدالوحد اننی انالله لاله الا انالاحادالاحید اننی انالله لاله الا انالصمادالصمید اننی انالله لاله الا انالفرد الفرید۔ الی ان قال هذا کتاب من عندالله المیمین القیوم الی الله العزیز المحبوب شهدالله انه لاله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشئی یخلق مایشاء بامرہ انه کان علی کلشئی قدیراً۔

ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لاله الا انالعزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لاله الا انت المیمین القیوم قد خلق الله کل ما خلق من اول الذی لا اول له وکل ما یخلق الی آخر الذی لاخره بمظهر نفسه هذا امرالله لما خلق و یخلق یحکم الله مظهر نفسه من عنده فی کلشئی کیف یشاء بامرہ انه هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقى الله علی فؤادک ذکرا من عنده انه هوالمیمین القیوم و اتل عن نفسی فی کل لیل و نهار ثم عبادالله المؤمنین اننی انالله لاله الا انالعلام المتقدرو ان شئت اننی انالله لاله الا انالسلطان الممتنع و از جمله توقیعات توقیعاتی است که بابوی بزرگوار شما در توصیه حضرت ثمره نازل شده.

الله اظهر ۲۳۸ شهدالله انه لاله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی و یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیئی لافی السموات ولا فی الارض و لامابینهما یخلق مایشاء بامرہ انه کان علی کلشئی قدیراً و الحمدلله علی ما اشرق کما هو اهله و مستحقه.

از عنصر ابهی سمی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل و عز کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگرود و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرا و نه جهرا ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرين.

این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده بقلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی بشکرانه آن موهبت عظمی سبب دوشصت و یک لوح مرقوم داشته برای حروف حی و شهدای بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت بظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سیل فطرت از لسان آنحضرت اشاره فرموده و بتوفیق الهی بعضی از آنها در مواقع خود نگاشته خواهد شد از جمله آنها همین توقیعی بود که در توصیه آنحضرت برای جناب ابوی مرقوم فرموده بودند که بتحریر آمد والحق و الانصاف ایشانهم در کمال سعی و جهد در امتثال امر حضرت اعلی اقدام نموده تمام وصایای ایشانرا بعمل آوردند. سالها آنحضرترا در حبس محترم نگاه داشته تا وقتیکه بمعاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدریکه دستش میرسید از قوه بفعل آورده از قح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره بمنصه ظهور رسانیدند وسیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشانرا حفظ فرموده. یریدون لیطفتوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره المشرکون.

مجملاً ایشانرا بگمان اینکه محض ادعای من یظهري بمقصود خود نائل شوند غافل از آنکه گفته اند نه هر مدعی صادق است و نه هر مجنونی عاشق و نه هر چوبی عصا است و نه هر شبانی موسی نه هر ناقلی سبحان است و نه هر صحیفه فرقان نه هر دستی یدالله است و نه هر امئی رسول الله نه هر کجی هلال است و نه هر لالی بلال. هزار نکته باریکتر زمو اینجا است

هیچ عاقلی دانا و هیچ شاعری توانا اینگونه ادعای بدون برهانرا بچیزی نخرد و به پیشیزی نبرد زیرا که همیشه در کره ارضی مردمان با دانش و بینش و دانشمندان متبحر و متتبع بوده اند فصحاءیکه از سلاست بیان سلسله در پای آب روان نهند و در طلاقت لسان داد انا افصح العرب والعجم دهند هیچ وقت بچنین دعاوی اعتنائی ندارند و باین گفتارها وقع و وقری نگذارند

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

اینکه فرموده اند آیات حمت است صحیح است بشرطیکه از روی فطرت باشد و مقرون بتحدی نه اینکه هر سجع و قافییه سازی و هر عبارت پردازی ادعائی واهی نماید خلق ناگزیر از اطاعت او باشند چنانکه حضرت امام حسن عسکری در تفسیر آیه فاتوا بسورة من مثله میفرمایند ای مثل محمد بواسطه امی بودن آن حضرت است

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امییش عار بود

کسیکه از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی بیان آگاه و از دواوین شعرای عرب و عجم بااطلاع از کتب تواریخ و سیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر شب و

روز با عرفاء و درویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام اوقات با بزرگان دین که هر یک در محاوره علمی با یک دنیا برابر بودند داشته چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت نماید احمق آن شخصی است که باین دعوی گوش دهد علاوه براینکه این لسان لسان فطرت نیست و علاوه بر دلایل عقلیه متقنه و براهین واضحه محکمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد این ادعا توقیعات متواتره و آیات منکاتره تصریحاً و تلویحاً بر طرد و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی ارواحنا فداه در دست است بغير از آن الواحیکه بغدر بچنگ آورده و پامال کرده اند از آنجمله توقیعی است بذات حروف السبع -

ان یا اولی البیان فلتمسکن بدین الله ولتصدقن کل ما نزل فی البیان ولتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بجه فانکم انتم به لتنجون لا اله الاالله وان علیا قبل نبیل نفس الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله
ایضا در توقیع جناب خال نوشته شده
وان الدین قدبدء من عدالبر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالك تسئلون

ایضا بجناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده
ولتصدقون من بدعومک الی الله ربکم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابدا ابدا اياه لاتحزنون و انا جعلناکم فی البیان شمسا مضيئا تدلن علی شمس الازل

ایضا باسم کریم و ساوهبناک حق ما قدر بواحد من واحد الاول مراتا استحفظت کتاب الله و اظهرت ثمرة الرضوان فی الرضوان
ایضا بجناب خال مرقوم شده واشهد بان الامر فی الدین یوصل الی الله و کل به مؤمنون و قدخلق الله مراتا لنفسه و انطقها بآیات بینات انتم من عندنا تستنبئون

ایضا بجناب وحید اکبر مرقوم شده ان یا وحید فلاوصینک بالوحید بان هذا ما یرفع به دین الله فی کتاب عظیم و سیظهر الله فی ذریعتک ان تقضی ماتاعن البیان مایورثن الملک و لیظهن امرالله علی العالمین -

ایضا فی صلوة الیهما کل فاحفظ اللهم ثمرة التي قد اظهر تهافی البیان و ارجع الی ادلائک فیہ بما تحب و ترضی علی منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت و انی شئت ولتریین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره الله و لتظهرن اللهم فی راس کل ست وستین سنة هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک فی البیان و یاخذون ما قد قدرت من مطالعک فی البیان الی یوم یشرقن سمائك وارضک و ما بینهما بظهور من یظهره الله

و در توقیع دیگر میفرماید ان الازل يحفظ نفسه ولولم يؤمن به احد من العالمين
ايضا بحضرت ثمره بخطه الابهي و احفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم مانزل في البيان ثم ما
نزلن من عندك فان هذا يبقى الي يوم القيمة وينتفع به كل المؤمنين ايضا مانزل الي
المرات بخطه الابهي الي ان قال قل اللهم انك انت، خلاق السموات و الارض و ما بينهما
قد خلقتني و كلشئى و رزقتني و كل شئى و امتنى و كل شئى و احييتنى و كل شئى
و بعثتني و كل شئى و جعلتني مرآت نفسك و بلورة ذاتك و مغرب قدوسيتك و
مشرق قيوميتك للعالمين قل كل من عندالله و كل اليه ليرجعون قل انا كل بالله و آياته
مؤمنون قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل لله عابدون ايضا در احسن القصص
نازلشده يا اهل الارض فاتبعوا هذا النورالذى انزله الله معي بالحق الاكبر و ما حلل لكم
الاطيبات و ما حرم عليكم الاالخبائث باذن الله و هوالمكتوب - في كتب السموات والارض
لله الملك لاله الاهو و هوالله كان بكلشئى عليما

يا بن الانصاف در صورتیکه حضرت نقطه جل ذکره امر فرماید جميع اهل ارض را که
متابعت نمایند آن نوريرا که خدا او را با من نازل فرموده است چگونه رواست آن شمس
در هيكل من يظهر نهى کند اهل ارض را از متابعت آن نوريکه خودش امر باطاعت او
کرده است و آن نور را خطاب سامرى نماید بالجمله در بين عوام معروف است که
دروغگو حافظه ندارد چرا بايد فراموش نمايند آن عباراتيرا که خود ايشان يعنى والد ماجد
آن نور چشم با نهايت خضوع و عبوديت نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت
نوشته و ان طلعة النور سلطان الظهور في الاحديات والصمديات و در آخر خطبة مذكوره
بيكى از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند قل يا اهل الملاء ان تريدون
تلاقوا اطلعة الله فانظروا الي طلعة النور و ان ذلك موهبة لكم ان كنتم مؤمنين تا
آنجايكه مرقوم داشته هنيئلك يا حبيب بماشريت رحيق المختوم من يد سلطان حق مگين
هوالذى اصطفاك من بين الناس وجعلك شهيد للعالمين و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك
و على عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصاك الله في كتاب القبل ولا تكونن من
الخائفين و انه لهو المقتدر على مايشاء و انه سلطان حق عظيم

تا آنجا که نوشته اند ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الى كلمة النور و اناكل به راجعون و
من قال غير هذا فعليه لعنة الله وانا بريئى منه وما انا من المشركين وانى مع تلك
الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغي لاحد ان يدعى الامر
لافور بك الاالقوم المفسدين والسلام عليك و على من معك في صراط عزيز حميد الحال
از روى انصاف ملاحظه کن کسیکه این گونه عبارات را بنویسد و باین طریق اظهار
عبودیت کند و آنکسی را که غیر این بداند و بگوید لعنت نماید شایسته است باب
غوايت و اضلال بگشاید و عباد الله را بخود دعوت نماید عبارتی که حرف نفي فرقان گفته
لوالعلى لهلك عمر آیا با این عبارات کدام یک فزونی دارد برای کدام یک از این دو
میتوان محمل قرار داد این دو بزرگوار با هم چه تفاوتی دارند

اعجب از این گفتار رقعہ ایست بجناب حاجی سید محمد شهید نوشته اند و آن رقعہ این است - فدای وجود مبارک سرکار ان عبدکم الذی فی ظلکم ینادیک بلسان النملیین ویرجومن بدایع فضلک لانک انیس المکروبین ویقول نعماً لک بماشریت عن کاس المقربین و علی الذین کانومعک عبادالمقدسین کسیکہ در حق یکی از شہدای حضرت شمرہ چنین خاضع باشد بدیہی است کہ چہ قدر در حق خود حضرت اظہار عبودیت میکرده ایضا سواد نوشته ایست کہ میرزا جواد خراسانی از روی او نوشته حاشیہ آن سوادجناب ابوی فقراتی بخط خود نگاشته اند و الان موجود است محض استحضار اہل انصاف و دانش بعضی از آنرا مینگارند ہوالعلی الاعلی جوہر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومیرا سزاست کہ از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمات خود ہویات موجودات و کینونیات ممکناترا از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و ہستی جالس فرمود باسرافیل قدرت و سلطنت نفخہ حیاتر بر اجساد جواہر مجردات و سواج مشہودات دمید و مریای لطایف معلومات امکانرا از بدایع لمعان انوار رحمت بالغہ خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و ہویدا ساختہ تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شہادت دهند براینکہ او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملیک مقصود در ہویات معلومات - تا آنجا کہ نوشته اند و بعد طمطام رافت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انہر جود بطماطم تا اینکہ قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیہ ازلیہ و بلوریہ صمدیہ نوریہ و جوہر وجود و مجرد شہود علم ہستی برافراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکہ مبشر باشد از ہویہ نور و وجہہ ظہور و نقطہ احدیت در اعراش طور کہ جمیع من فی الملک مترصد امراللہ و طلعة اللہ باشند تا سراج ازلیہ قدسیہ از زجاج افندہ عباد مستضی شود و مصباح نوریہ صمدیہ در پیشگاہ صدور ناس مستنیر گردد کہ مستحکی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم بجوہر سنا و بر نقطہ امضاء و عرش قضاء کہ جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است کہ بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکہ مس کند او را ناری بلکہ این ظہور شمس عماء بخاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشتہ چنانچہ نقطہ اعلی و طلعة ابہی روح من فی اعراش الظہور فداه در حقشان میفرماید لن تخبرہ الاخبار و لن تقدرة الافکار و لن یبلغ الی بساط عزه اعلی جوہر افندة الموحدون ولا یصل الی ساحة قدسه ابہی مجرد عقول المقدسین مفخر ظہوراند و مظهر شؤنات من عنداللہ خالق الارض و السموات متفردند از اشباہ و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحان اللہ از این خیالات مفقودہ معدومہ و از این بیانات خبیثہ مردودہ - تا آنجا کہ مینویسد جلوس سلطان ازلیرا در این چنین قوت و قدرت مشہودہ مشاہدہ نمائید کہ این است نتیجہ اعظم و لطیفہ افخم و دقیقہ اقوم تا آنجا کہ میفرمایند سعی نمائید کہ از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواہی ایشان باز نمائید این عبد فانی دانی قسم بخدا کہ خائف

و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت بر افرازم در کل آن بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آلمم رحمتشانرا ان اشهد بانى ماخليت من ارض الاوقدوقعت وجهي عليها سجدا لله المقترالعزیز الحمید و ماترکت من لسان الا وقدنادیت بها لله و كان الله على ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض بساحت اقدس ایشان عرض شده سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهاء منتظرة لبدايع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه بطرائز رافتک سبحان الله مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شان است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لانملک لانفسنا نفعاً و لاضراراً لا حیوة ولا نشورا کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که میفرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا مینمایم ثم اقسامکم بالله المقتر المتعالی المهیمن القیوم بان لاتذکرونی لا بالحب ولا بالودولا بالبغض ولا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلا الخ آنچه در حاشیه بخط ایشان نوشته شده است

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن میدول فرمایند

فورب السموات والارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون اوالی عماءات القدس تصعدون والسلام والتکبیر علی عبادہ المخلصون ایضا بجمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امرالله را باین سهلی ندانند که هرکس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئا مذکوراً خواهند گردید انالله و انالیه راجعون انتهی فیاسبحان الله کمال تعجب است از آن بهائم آدمی صورت که خود را دارای علم عرفان و ایقان میدانند بعد از دیدن و شنیدن این عبارات چه میگویند و بر چه وجه حمل مینمایند جز اینکه بگویند آقا شکسته نفسی فرموده اند چاره و گریزی ندارند چه که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته تصریحاً در دست است ولی کو گوشیکه استماع نماید و اهل انصافیکه اذعان و تصدیق کند

لقد اسمعت لونا دیت حیا ولکن لایحیات لمن انادی

اینکه نوشته بودید «خفتگانرا بیدار کن و بیهوشانرا هوشیار بی خردانرا بعقل و دانت
دلالت نما و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را
اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان»

اگر چه از تلیق کلمات و تعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمیشود جز اینکه جناب ابوی دعوی من یظهري کرده اند و عباد الله را بعبودیت خود خوانده اگر چه در اوراق قبل بدلائل عقلیه و نقلیه و نص صریح حضرت نقطه ارواحنا فداه و عبارات خود ایشان که بلسان مناجات بحضرت ثمره عرض کرده و شرحی که در جواب جناب ملامحمد جعفر کاشی و شرحی مفصل بجناب آقای میرزا هادی قزوینی که هر دو موجود است در این باب نگاشته در چنین ادعائی انکار صرف نموده و مدعی این امر را لعنت کرده اند با وصف آن انکارهای صریح واضح لایح چنین دعوائی از آن مدعی در نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست زیرا که قبل نوشته ام قائل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته و تدلیس کرده چنین شخصی قابل و امین نیست که هادی و راهنمای تمام عباد باشد و خلق را از حسیض غفلت و جهالت برهاند و باوج مراتب علیه و مقاصد عالیه رساند و بفحوای کلام الهی که در قرآن مجید میفرماید کونوا مع الصادقین بر احدی همراهی و متابعت او لازم نیست چرا که صادق نیست و اگر راست گفته اند و از شایبۀ کذب و فریه عری و بری اند و بعد این چنین دعوی بزرگی نموده اند چنین دعوائی نیز قابل استماع نیست البته شخص عاقل بیغرض مصدق و متبع مدعی این دعویرا بحکم عقل سفیه میداند و از حلیۀ دانش عاری میشمارد با این شرح مبسوطی که نوشته شد فرض میگیریم که شخصی آمده و ادعائی کرد و بکلی آن عبارات سب و لعن هم از او نیست حال ما را باید محض ادعا از آن شخص مدعی هرچه میگوید قبول نموده بپذیریم و یا باید از او مطالبه نمائیم بر طبق ادعای خود برهانی اقامه نماید که جمیع من فی الارض از اتیان بمثل او عاجز شوند اگر محض ادعا باید تصدیق کرد چنانکه خود ایشان و شهدای ایشان گفته اند که نفس ادعا حجت است این مهجوره میگوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند و بلسان فطرت هم نزدیکتر بوده اند و چنین ادعائی کردند چون سید اعمی هندی که بعد از ظهور نقطه بیان و نصب حضرت ثمره بر وصایت و مراتب ایشان ادعای مراتب کرد و بعضی غرایب از قبیل اخبار از مغیبات از او بروز نمود و در حق حضرت ثمره بعضی تکلمات جسورانه هم میکرد بتبعیت او جمعی بضالت افتاده بمعرض هلاکت رسیدند و همچنین حسین میلانی که دعوی رجعت حسینی کرد و بعضی از عبادالله را بدون برهان بنار نیران جهالت مبتلا نمود کذلک سید اعمی دیگر مدعی مراتب شد در بروجرد کشته شد پس از آن میرزا اسدالله دیان ابوالشور که دعوی من یظهري کرد بعضی شبه آیات و مناجات برطبق ادعای خود آورد توقیعی قهرآمیز ازساحت قدس ازلیه بر رد و ردع او نازل سبجی محمد من الغمام و یضربک بالسیف ایهاالدنی الادنی میرزا محمد مازندرانی

باغواي والد بزرگوار در ارض با او را بدون اذن حضرت ثمره بقتل رسانيد در صورتیکه برای انابه و معذرت آمده بود و من خود خط او را در پيش نبيل قزوینی دیدم که عریضه عرض کرده بود باین مضمون من الدنی الادنی الی العلی الاعلی
بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم که خداوندی از آن سیرت و اخلاق اید

از جمله مدعیها میرزا عبدالله متخلص بغوغا که مردی نطق و مجلس آرا بود که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف و عامی میربود و گفتار سحرآینش غبار ملالت و کسالت را از آینه خاطر عالی و دانی میزدود او نیز مبتلا بنتیجه ادعای خود گردید از دو دیده کور و از معاشرت احباب خود مهجور و منفور شد. از جمله مدعیهای من یظهري حاجی میرزا موسی قمی و ملامحمد لال زرنندی بوده اند و از جمله آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره آیات تلیفیک نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند بعد از رسیدن جواب دیگران ندانستند مراد حضرترا ولی خودق گفت مراد این است که مگو و مخوان و منویس و بهمین سبب دست از ادعای خود برداشت پس بنابراین ادعای صرف بدون برهان بحکم عقل حجت نیست جز اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشند قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و اما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب و تحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از ینوع فطرت جو شد که اگر قطره از آن بر لب هر گم گشته وادی حیرانی رسد فوراً او را از تیه غفلت و نادانی بمدینه علم و ایقان رساند هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال المبین و نفرموده اند هوالذی بعث من الدراویش والعرفاء و الادباء والصوفیه رسولا منهم انهم بعد از شصت هفتاد سال که با همه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و با تمام شعراء و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه بدیع معاشر بوده و آیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت بنماید و زبان من یظهري گشاید اگر مقصود تلیفیک الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی بزحمت و کلفت باشد مقامات حریری و مقامات بدیعی و طیف الخیال و مقالات حمیدی و احیالعلوم غزالی و مهجة البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشکوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ و صاف و عقداالعلی و اندرز نامه قابوس و گلستان و دره نادری از همه نزدیکتر گنج شایگان و انشاءات قائم مقام و امثال ذلک که هریک در سلاست و فصاحت بیان و طلاقت لسان بیعدیل و بی نظیر بوده اند پس باید هریک از آنها را بخدائی تصدیق کرد مثل آنکه ملامحمد علی مسئله گوی تبریزی که جمیع آراء و فتاوی مجتهدین را از زمان شهید اول و ثانی تا زمان شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی در خاطر داشت و میگفت

اگر اجتهاد بمسائل وفتاویٰ علما دانستن است من اعلا جد همه مجتهدین هستم پس معلوم شد زبان فطرت نه از روی تکسب و سرقت است که عبارات دیگران را حفظ و ضبط کرده باسم آیات فطرت بخرج دهند نعم ماقیل

دانه آبی بدانہ سیب نیز	گرچه مانند فرقہا دان ایعزیز
ہردو گون اہو گیا خوردند آب	زین یکی سرگین شدہ زان مشک ناب
ہر دو کون زنبور خورد از یک محل	زین یکی شد نیش و انکدیگر عسل
صد ہزاران این چنین اشباہ بین	فرقشان ہفتاد سالہ راہ بین

یابن العرفان انصاف بده از تو سؤال مینمایم این شمس حقیقترا کہ نقطہ اولی میخوانی آیا نقطہ از عالم وحدت سیر بعالم کثرت نکرده و صور حروف ظاہر نشدہ از آن حروف ہیاکل پدیدار نگردیدہ و از آن ہیاکل آثار بدیعہ منیبہ ظاہر ننمودہ اصل نقطہ حذف شد و ہباء مثنور گردید و حال اینکہ این مطلبی را کہ تو ادعا مینمائی خلاف سیرہ جمیع انبیاء و مرسلین است در جمیع ادوار و اعصار زیرا کہ برای ہریک از احکام و سنی کہ ہریک از انبیاء آوردند خلقها خلق شدند کہ ہریک از آن احکام را بموقع اجراء رسانند چنانچہ در کور قرآن نظر کن در ظل حکم اقیمو الصلوٰۃ چقدرہا مصلی در عالم ظاہر گردید و ہکذا سایر اوامر و احکام مقدسہ قرآن چگونه میشود کہ شخص نبی و رسول ظاہر شود و برہان اقامہ نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد کہ عباد را از وادی ضلالت و جہالت نجات دادہ بجنّت عرفان و ایقان رساند ہنوز احکام او را کسی نشنیدہ و بموقع اجراء نرسانیدہ دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک ببعضی از کلمات و عبارات متشابہ کتاب بیان باشد در صورتیکہ خودش نتواند احکامی بیاورد در ظرف این مدتی کہ مشق این کار را میکرد و نتوانست ترتیب اثری دہد پس از آنکہ دید دروغش مکشوف و کذب ادعایش آشکارا میگردد بمردہ کالقردہ خود گفت کہ نقطہ بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی کہ برای ثدی ام خود ضراعت و زاری نماید کہ احکام بیان او را نسخ ننمایم منہم بر او رحم آوردہ احکام کتاب او را نسخ ننمودم مگر چند حکم از محرّمات و منکرات او را چون بر عاملین ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم و این اشعار را در این مقام انشاد نمودند.

بیان از من شدہ صادر منہم بر نسخ او قادر کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مرا ساجد

یا معاشر المنصفین ببینید و بشنوید کہ این مدعی شمس حقیقت چه میگوید اشہدکم باللہ هیچ شخص عامی باشعور چنین سخنی میگوید و چنین ادعائی مینماید اگر نقطہ بیان از جانب خدا و احکامش متبوع بودہ تو چه میگوئی مگر کتاب بیان رسالہ عملیہ فلان مجتہد بودہ کہ تو تقلید میت را جایز بدانی کہ احوط چنین یا اقوی چنان است کہ بسیار عجب است کہ از گفتن این عبارات خجالت نکشیدہ اید. بالجملہ عقل سلیم و ذہن مستقیم حکم میکند کہ قبل از انتشار احکام سابق و اجرای امر اول چنین دعوائی باطل و از درجہ اعتنا و اعتبار

ساقط است مگر اینکه مدعی شود آنکسیکه اول آمد نعوذ بالله دعوايش دروغ و صرف برهانش کذب محض بوده است والا بعد از تصدیق امر او و قبول برهان او نمیتواند در زمره آنان که یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون ببعض باشد گویا آن نورچشم ندیده است آیات الهی و بینات نامتناهی را که همه آنها نصوصی است ظاهر و باهر برخلافت و وصایت و حجیت حضرت ثمره و در اکثر آنها تصریح شده بداوم و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن بدست آنحضرت و مرایای ظاهره بعد از آنحضرت و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز آنها بعرصه ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده خواهد رسید و از جمله آنها ارتقای مناهج بیان و انتشار احکام آن و ذکر ادلاء حی و مرایائیکه پس از حضرت ثمره باید بیابند بعدد نوزده و در رأس هر شصت و شش سال یکنفر پس از آنها اجرای احکام بیان با شهدای بیان خواهد شد و بعد از آن دین و احکام بیان چون دین اسلامیان و احکام قرآن درک زمان فترت خواهند کرد و بلبل الیل دچار خواهند گردید بعد از آنکه بواسطه طول لیل و کثرت بعد از مطلع شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فرو گرفت و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره شاهد ظهور انداخت ابالیس ظلم و عدوان از بیغولهای جهل و ضلالت بیرون آیند و گرفتاران زمان فترت بغفلت و غوایت راهنمایی نمایند چنانچه از قبل در فرقان ظهور نقطه بیان را در چنین عصری وعده داده بودند که به یملاءالله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً در آن اوان محض بروز عنایات خفیه طمطمطم الطاف غیبیه الهیه بجوش و خروشی آید آن گوهر گرانبها از صدف هویت برای هدایت و تربیت عباد بکسوت بشر نماید و آن شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده تجلی فرماید.

مقدس نوری از قید چه و چون سر از جلیاب چون آورده بیرون

بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی را که شاهد بر وصایت و مراتبت حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور میدارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید فی کتاب العلی الاعلی و ان ماقد ذکر من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهور حجة قد عجزت عنها ما علی الارض کلها تا آنجا که میفرماید فلتلهمن اللهم کل خلقک بان يعرفن قدر تلک الایام فانها ان غربت لن یرونها الامن عند من تظهر نه و کان الخلق فی اللیل الالیل بمثل بعد محمد الی ان ثمن علیهم بظهور نفسک یوم القیمة فان هنالک کل بالنهار لیحشرون ایضا در کتاب جلیل میفرماید الله اکبر تکبیرا کبیرا اننی انالله لاله الانا کنت من اول الذی لا اول له کیا نادائما اننی انالله لاله الانالاکونن الی آخر الذی لاآخرله کیا نادائما ان یا اسم الجلیل فاشهد بان الله لم یزل کان حیا باقیاً ولایزال لیکونن مثل ماقد کان یبده الامر من الله و یرجع الامر الی الله و ان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده ان اظهرالله بمثله ذاحجة فینتهی الیه و الا الامر یدالشهداء فی البیان الذینهم عن حدود ما نزل فی البیان

لا يتجاوزون الى يوم من يظهره الله في القيمة الاخرى فان به يصلح كل امر الى آخر و در بعضی از آیات میفرماید وان عرش الوحيد عرشی مثل ما كنت حيا و كان حيا ولكن ما ينبغي لي لا يدركه الا الله رب العالمين تا آنجا كه میفرماید و ان ما انتم امرتم بالوحيد لما قدوهنا آياتنا وجعلناه عرش بطوننا للعالمين قل يا اولي البيان لا تختلفون في امرا الله و كنتم على منهاج واحد لثابتين تا آنجا كه خطاب بخود حضرت ثمره میفرماید يحب الله ان يظهر كل منازل في البيان بما يجرين من يدك و يحفظ عندك للموحدين و اذا شاء الله يوم عزة للمؤمنين ينشر بين يدي اسم الوحيد ذكر الله للعالمين ذلك ما قد احب الله ربك و يحب من بعد انه هو الاحب الاحبين تا آنجا كه میفرماید وان مادامت الشمس مشرقة كل بضائها مستضيؤن و من بعدها لو يطلع بمثله فاذا انتم بمثله مهتدون و انتم بضياء الله مستضيؤن الى ان يكمل الواحد فاذا انتهى الامر الى الله ان يا اولي الايات تصبرون فان الامر بلغ الى الله ولا يحب الله ان يظهره الا في يوم من يظهره الله انتم يومئذ في نصر الله لتسارعون تا آنجا كه میفرماید و ان تستنصرن بالله ثم باسم الوحيد لينصركم الله اذا انتم بما قد قدر الله و دبر لتقدرون و تدبرون - ياللعجب بعضی از قاصرين و كوته نظران برای اثبات دعواي خود ميگویند كه بمجرد غروب شمس ربوبيت شمس حقيقت من يظهره الله طالع شد و ليلي در بين نبوده و اين قول با نص صريح حضرت نقطه مابنت دارد چنانكه در آخر شرح كوثر میفرماید فاذا عرفت ما ارشحاك من احكام الرجعة فايقن ان حامل امر الله فرض ان يكون على فطرة من الرسل تا جائيكه میفرماید و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد كما قال رسول الله (ص) والذي نفسي بيده لتر كبن سنن من قبلكم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة حتى لا تخطوا من طريقتكم و لا تخطاكم سنة بني اسرائيل اگر اندكى انصاف دهی و از لجاج و اعوجاج باز آئی میفهمی فرمایشات حضرترا كه سيرت و سنت خداوند متعال بر اين جاري بوده است در زمان فطرت هر رسول و نبي بعث میفرماید رسول و نبي ديگر را كه در وقت احاطه ظلمات جهل و حيرت اضافه و منور فرماید جميع افراد عوالم كونه را چنانكه میفرماید قدقضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد. بالجمله از جمله مواعيد آنحضرت است كه در صلوة هياكل برای حضرت ثمره است ولتظهن اللهم في راس كل ست و ستين سنة هيكلا من هياكل الواحد ليرفعون منا هجك في البيان و يا خذون ما قد قدرت من مطالعك في البيان الى يوم تشرقن سماك و ارضك و ما بينهما بظهور من تظهرنه و در توقيع وحيد اكبر میفرماید وسيظهر الله في ذريتك ان تقضى ما تاعن البيان مايوثرن الملك و يظهن امر الله على العالمين ايضا في صلوة الهياكل فاحفظ اللهم ثمره التي قد اظهرتها في البيان وارجع الى ادلائك فيه بما تحب و ترضى على منهاج امرك و ارتفاع ذكرك كيف شئت و اني شئت ولتربين اللهم شجرة البيان الى يوم من يظهره الله ايضا بحضرت ثمره مرقوم شده ولقد راينا ماسطر من هنالك وانا كنا به عالمين و احفظ نفسك ان لا يحط علمك حزنا ثم ما انزلنا عليك في فؤادك فانا كنا عليك ثم ادلائك لحافضين ايضا بخطه الابهي و مهور بمهره الا على و مكتوب في راس التوقيع اسم الله الوحيد الله اكبر تكبيراً كبيراً هذا كتاب من على قبل

نبیل ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکرالله للعالمین قل کل من عند نقطة البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم .

اینکه در شرح کوثر میفرمایند فایقن ان حامل امرالله فرض ان یكون علی فترت من الرسل در کلمات دیگر ایشان نیز هست که اهل بیان در لیل لیل واقع خواهند شد بین آنها و بین حضرت من ینظر طول لیل خواهد بود و در عقبات برزخ الی یوم النشور خواهند ماند بعد از آن میفرمایند فاستلک اللهم بعزتک بان تورقن تلك الشجرة بكل اسمائک حتی تحصی علیها الی ماقد احطت به علما اذلاحدلذ و کرک ولانفاد ولما عندک فاستلک اللهم باسمائک التي قد احصیت علی تلك الشجرة من الا بدالی المستغاث الی ان قال وان ترفعن شجرة الاثبات بما تنسکن به قلوب اولیائک و یرد به صدور امنائک بما یشهدن حروف اثباتک علی سریر سلطنتک و استقلال کبریائک ظاهرین غیر محتجبین و لتسلطنهم علی حروف النفی بما یا خذونهم بما اکتسبت ایدیهم و ینتقمون عنهم بما احتملوا بغير حق فی سبیل ولا تیک اذانک القادر علی ذلك الی آخره انشدکم بالله الحق ای اهل انصاف از بدایت بعثت رسول ص الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پرفتوح آنحضرت جمیع اخباریکه بر وصایت و خلافت و عظمت شأن حضرت ولایت مآب صادر و با کمال اهتمام روات خاصه ثبت و ضبط کرده اند زیاده از سی خبر نیست که بعضی از آنها را عامه منکر و بر رد آن اخبار اصرارها دارند و آن اخبار را از احادیث نبوی نمیشمارند و آنقدریکه کلمات مصرحات و آیات بینات حضرت اعلی جل شأنه در علوشان و سمو قدر حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت و وصایت او است عشر آن بلکه عشر عشر آن در اخبار قبل بعد از تفحص و تتبع بنظر نرسیده است و تا کنون شیعیان خالص و محبان مخلص سر از دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت نکشیده و بواسطه محبت آن بزرگوار از جان و مال و اعیال و اصفال چشم پوشیده اند ایکور چشمیکه از انوار ساطعة الهیه اغماض نماید و ای بی نور قلبیکه از تجلیات غیبیه قدسیه حقه اعراض کند اینکه نوشته بودید «اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لثربته الفداء فردا و حیدا واضحا مشهودا من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع برهر انجمن همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه مبارک را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود»

اما الجواب اولاً معنی بعضی از این عبارات مباین با الفاظ و الفاظ آنها مخالف با معانی است مثل این عبارات که نوشته اید که همیشه پرده بر انداخت و علم برافراخت و سینه

و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود. خود انصاف بدهید صدر و ذیل این عبارات باهم بینوتنی دارد یا نه چون مرا باشخص آن نور چشم معارضه و معانده نیست مهر بر لب زده و خاموشم ولی از ادعاهائیکه کرده بودید نمیگذرم و آن این است - سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی کجا چه وقت تا در بغداد بودند از طرفی حاجی امین بی دین بعنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه مؤمنین بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد بمغسله و اشتباه پولها گرفته اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده بحضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالتیکه صاحب مال حقیقی بکمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود. و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نامسلمان بشیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع ولایات ایران میرسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشگول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شیراز مینوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان میپوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بایک و سیرجان میشکستند سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمک و نقل بید مشک و باقلوای یزد شنیده نشده که بآن سینه مبارک رسیده باشد عزیزا این عبارات را از برای چه و به که مینویسید در صورتیکه میدانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شدايد و رخای هر یک شاهد و گواه در چه مسئله از معضلات مسائل دین و مشکلات دلائل آئین با کدام یک از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند.

تو بودی در سپاهان با شکر شاد قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

آنانکه از اول ظهور سر جانبازی بر کف ارادت نهاده زبان تبلیغ و ارشاد در میان عالی و دانی گشاده از روی براهین عقلیه و قوانین نقلیه و استشهدایات باهرات و معجزات متکثرات علمای زمان ربابی نحو کان باین دین مبین دعوت و تبلیغ مینودند - چون ملامحمدجعفر کاشانی و حاجی سید جواد طباطبائی و متولی باشی قمی و ملا رجب علی قهیر که هر یکی از آن بزرگواران جمعی از آقایان نجف اشرف و کربلای معلا را چون جناب شیخ مرتضی و حاجی میرزاعلینقی حجة الاسلام و حاجی میرزاحیب الله و حاجی میرزاحسن شیرازی و حاجی میرزاابوالقاسم طباطبائی و فاضل اردکانی و غیره را تبلیغ کرده و هدایت مینمودند والا بر شما معلوم میشد که در بغداد چگونه زیست میکردید و چسان اعلاى کلمة حق مینمودید والله که انصاف ندارید ولی جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و حکم خدا که فرموده قولو اقوالینا اشرایکه خود را منسوب باین طایفه کرده و بیدین و لامذهب صرف بوده چون سید ببرکاشی و شاه

میرزای کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه بقتل ملا آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیر انداختن بشاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلی از علمای بزرگ گردیده کسیرا که برهانی باهر و بینة بین در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید «امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازۀ دلبریش در جهان علیین افتاده»

اولاً بفرمائید آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز چه معنی دارد واقعاً حیف است کسی پس از چهل سال تربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست بکتب علمیه این گونه عبارات بیربط مهممل را بنویسد و بولایات بعیده گسیل نماید اینکه نوشته اید «آن عمه محترمه باید سر حلقۀ ورقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه در کتاب علیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم» من را چون از ورقۀ سدرۀ مبارکه و ثمرۀ شجرۀ طیبه خوانده اید حال میخواهد بمقتضای فطرت اصلیه و جوهر ذاتیه بورقات دیگر ابلاغ امر الهی نماید و از زجاج خاطر آنها غبار غفلت و زنگ کدورت بزداید نمیداند چه بگوید اگر بگوید آن مهدی موعود و شخص معهود که تمام کتب سماوی و آیات منزله الهی بر ظهورش گواه و جمله انبیای کرام برجلالت شأن و بزرگواریش آگاه بوده اند از افق غیب جلوه ظهور بخشیده و بجمع گمگشتگان بادیۀ حیرانی جرعه وصال چشانیده و جوده اثباته و دلیله آیاته لوای اننی انالله لاله الاانا افراخته و کوس لمن الملک الیوم الله الواحدالقهار نواخته چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده و نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود گشوده جوهره عوالم معنی را در قوالب الفاظ گنجانیده اشباح مراتب شهود را با علی درجه وجود رسانیده احکامیکه اعمال بان موجب ارتقای بمراتب عالیه معنویه و انتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق آورده حارس و نگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده زیرا که تمام معارف علمیه و احکام الهیه از کتاب و سنت که برای تربیت خلق آورده بدیهی است که در این زمان قلیل حیات بدنیه خلق قابل درک و فهم آن نمی باشد نفوس انسانیه و هیاکل بشریه باید اندک اندک بکمال و تمامیت خود برسد کماقال الله تعالی و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فاذره فاستغلظ فاستوی علی سوجه. اطوار خلقیه و ترقیات کونیه در تمامی ذرات مکونات لازم و جاری است بمصداق انک میت و انهم میتون در هر جمع تفریق و در هر ترکیب تفکیکی است و از بری هرنفسی اجلی مقدر و مقرر است لهذا شخص نبی و رسول را لازم است که امر صلاح و فلاح امت و بیان شرع و سنت خود را در دست امینی و حکیمی حافظ و بصیر سپارد و او را والی احکام و راعی اغنام و نایب مناب خود نماید و این مطلب از بدیهیات اولیه است که شخص نبی مؤید بوحی و

و الهام تا کسی را قابل تاج خلافت و وصایت نداند ولایق بر اصلاح حال عباد نهمد او را باین موهبت عظمی و عطیة کبری مفتخر نمیسازد این است که فرموده و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چون همواره در هر دوره ارباب هوا و هوس خود را بکسوت نفوس مقدس جلوه میدهند که عبادالله را بتیه ضلالت اندازند بجهت این بود که هریک از سفرای الهی در حین حیوة خود برای حفاظت و حراست سنن و احکام و ترقی کافه انام خلیفه و جانشین تعیین فرموده اند.

اوضح از این بگویم شخص نبی بمنزله پدر امت است چنانکه فرموده اند انا و علی ابوا هذه الامة نطفه معارف رباینه را در ارحام نفوس بشریه القا مینمایند و اولیاء او را پرورش میدهند تا بحد بلوغ کمال رسند این است معنی الیوم اکملت لکم دینکم بواسطه تعدد اوصیاء و خلفاء همیشه جاری و ساری بوده چنانکه بدیع اول وصی خود فرمود شیث هبة الله را و دوازده نفر از اوصیای او بودند تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد حضرت نوح وصی خود گردانید سام را کذلک دوازده نفر از اوصیای آنحضرت بودند تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت خلیل و وصی خود کرد حضرت اسمعیل را بودند دوازده نفر از اوصیای آن بزرگوار تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت کلیم و وصی خود فرمود یوشع را کذلک بودند دوازده نفر از اوصیای آنحضرت تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد حضرت روح و وصی خود فرمود شمعون را و بعد دوازده نفر از اوصیای آنحضرت را تا آنکه زمان فترت و غیبت شد پس مبعوث شد نقطه فرقان و وصی خود فرمود ابن عم خود علی ابن ابی طالب را و یازده نفر از اولاد آنحضرت را و این امر غیبت و فترت در تمام امم بوده چنانکه میفرمایند حدوالنعل بالنعل والقدة بالقدة کذلک تعدد و تعیین اوصیاء بهمین نهجی است که ذکر شد مشی و دیدن و رفتار جمیع انبیاء از این قرار بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا حال بعد از این تفاصیلی که ذکر شد بخلق بیچاره چگونه باید تبلیغ کرد بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را در اراضی افنده و نفوس خلق افکند ولی حافظ و حارس برای تربیت و حفظ آنها از آفات سماوی و ارضی مقرر فرموده که آنها را بشمر رساند و یا آن پدر رحیم القاء نطفه توحید و معرفت در ارحام نفوس بشریه کرد ولی مربی و دایه تعیین فرمود که آنها را از پستان ولایت شیر دهد و بحد رشد و کمال برساند بکدام ضعیف العقل و سخیف العقیده بگویم شمس من یتظر بشمس ربوبیت نقطه اولی اتصال پیدا کرد و مابین این دو یوم لیلی فاصله نبود اگر پیرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده اند همچنین انبیای بعد مصدق انبیای قبل بوده اند آیا در حق این شخص مدعی نص قاطع از حضرت نقطه در دست داری ناچارم بگویم نصوص عدیده بخلاف ادعای ایشان در دست است اگر ایراد کنند پس برهانیکه موجب اطمینان ما بیچارگان شود چیست جز اینکه بگویم اولاً که میفرمایند نفس ادعا حجة است و ثانیاً محض اسکات و اغفال جهال بعضی کلمات تلیفیک نموده اسم آنها را آیات گذارده اند اگر سؤال کنند آیا آن آیات از روی کسب و تعلم و تحصیل است یا از لسان فطرت که نقطه بیان آورده لا علاجم بگویم

از بدایت سن جمیع اوقاترا صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول بمطالعه کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است زیاده از بیست سال در کتاب بیان و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است اگر سؤال کنند که پس از این ریاضیات و زحمات و ممارست بکتاب سماوی و تحصیل علوم والسنه آیا آیاتیکه آورده عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه بیانرا دارد یا نه جز اینکه بگویم با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلیق عبارات مغلغه چون خط سنگلاخ همه را بنقاشی و بزک آرایش داده که هر بصیری ببیند عیبش را میداند و کشف معابیش می تواند و اقتباس و استراق آنها را از محل دیگری بخوبی میفهمد سوای اینها چیز دیگر در میانه نیست اگر سؤال نمایند با کدام برهان قبول این امر خطیر باید کرد جز اینکه بگویم محض ادعا که دیگر کس نتواند این ادعا را کرد و در جواب بگویند تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاصی چند نگاشته که همه دعوی من یظهري داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده پس این ادعا هم باطل و بدون برهان از درجه اعتنا و قبول ساقط و عاقل است اگر سؤال نمایند که نقطه بیان در احکام فرموده اند که ما حکم نجاست را از نطفه برداشته ایم محض احترام وجود مبارک حضرت من یظهر که در نطفه ایشان حکم طهارت جاری شود و ایضاً در احکام بیان در تعلیم اطفال فرموده اند که اطفال را بچوب نزنند و اذیت نمایند شاید حضرت من یظهر درمیان آنها باشد و قلب مبارک او محزون شود در وقتیکه این احکامرا در کتاب بیان مرقوم فرمودند این من یظهره الله مردی بود سی چهل ساله و همچنین توقیعی بحضرت من یظهر نکاشته اند که در مکتب خانه من یظهره الله بایشان برسد و صورت آن توقیع این است که نوشته میشود در صدر آن لوح بفارسی مرقوم فرموده اند.

در مکتب خانه من یظهره الله نور فرمایند

هو الابهی الله لاله الاله العزیز المحبوب له مافی السموات و مافی الارض و مابینهما و هو المہيمن القیوم و انه لکتاب من الله المہيمن القیوم الی الله العزیز المحبوب علی ان البیان و من فیه هدیه منی الیک موقناً علی ان لاله الالنت و ان الامر والخلق لک ومالاحد من شئی الابک و ان من تظهرنه عبدک و حجتک للاحاطبته باذنک و اقول لوتعزلن فی القیمة الاخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک لکنت محمود افی اشارتک ولوانه لاریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کنت ذافضل عظیمما و انک تکفی کلشئی عن کلشئی و لایکفی عنک من شئی لافی السموات و لافی الارض و لامابینهما و انک انت کنت کافیا علیما وانک کنت علی کلشئی قدیرا

باید بگویم در جواب میگویند که در مکتب خانه لدنی بوده است اگر سؤال کنند مکتب

خانهٔ لدنی عالم انوار و مجردات است توقیع لازم نبود باید بگویم ما عباد را در این موارد لم و بم گفتن چون و چرا آوردن و فضولی کردن نمیرسد یعنی اگر عذر است همین بس است اگر سؤال نمایند که حضرت ثمره را غیر از نص حضرت نقطه برهانی برای اطمینان ما بیچارگان هست که از سلم ایمان نلغزیم و با علی مدارج علم و ایقان فائز شویم جز اینکه بگویم بلی آثار ظاهره و آیات نازله از آنحضرت از حد احصاء و ضبط خارج است چرا از روز اولی که ناطق بآیات الهی شده اند تا کنون علی التوالی در تمام ایام ولیالی آیات و آثار از آنحضرت ظاهر و در جمیع اقطار و اطراف عالم منتشر گردیده و جز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل آنها نیست ولی آنچه از آثار ظاهره و انوار باهره و آیات منزله و کتب مدونه و الواح محفوظه بنظر این کمینه رسیده از این قرار است آثار الازلیه سه جلد مرآت البیان اخلاق روحانیین کتاب علیین کتاب دیوان کتاب هیاکل بشأن آیات و مناجات هزار و یک هیکل دوجلد کتاب هیاکل بطرز مناجات صدوده هیکل یک جلد زیارات مرتب شده دو جلد لثالی مجالی صحیفه الوحیدیه صحیفه المخزون صحیفه النور صحیفه القدر صحیفه هائیه و واویه صحیفه الابهیجه صحیفه الابتهاجیه صحیفه الاوسعیه صحیفه المرایا صحیفه المرائی عربی صحیفه المرائی ترجمه بفارسی لمعات الازل کتاب حیات کتاب قدس الازل کتاب وجه کتاب طوبی کتاب مستیقظ تعزید الانس کتاب واحد دو جلد ایضاً کتاب واحد که سه جلد باشد و هر کدام نوزده سوره است بشأن آیات اهتزاز القدس کتاب وجدیه کتاب بسمله رسالهٔ احرفیه رسالهٔ صالحیه رساله هادیه تفسیر سوره روم معوذتین جواب سؤالات ملاعبدالرحیم قزوینی کتاب لوح مسطور کتب توقیعات چندین جلد ایضاً توقیعات لایعد و لایحصى کتب خطبات مرتب شده دو جلد کتاب بهاج خلاصه الاحکام دو جلد مفصل و مختصر کتب جواب سؤالات مرتب شده چندین جلد شرح قصیده عربی بعربی سه جلد شرح قصیده عربی بفارسی یک جلد شرح قصیده فارسی بعربی یک جلد شرح قصیده فارسی بفارسی سه قصیده کتاب نور کتاب اواه شرح تمام سوره بقره کتاب لمعات کتاب سطعات کتاب لحظات شرح سوره روم تفسیر سوره مریم تفسیر سوره هل اتی تفسیر سوره و المرسلات تفسیر سوره اذا وقعت الوقعه تفسیر سوره الرحمن تفسیر آیهٔ ماکان محمد ابا احد شرح آیه معراج کتاب آثار بلا اسم متمم بیان لواحظ و نصایح بطرز هیکلی کتاب اقصی.

تمام این کتب و رسایل و تفاسیر و الواح و آیات از لسان فطرت است چنانکه حضرت نقطهٔ اولی در توقیعات مبارکه تصریح باین مطلب میفرمایند و از آنجمله این توقیع است که خطاب بخود حضرت ثمره میفرمایند قل ما تعلمت مثل انتم تتعلمون قد فطرالله کینونیتی بامر و انطقتی کیف یشاء من عنده انه علام لطیف و در مقامی دیگر میفرماید قل ان مثل منزل الله علی کمثل منازل الله علی محمد رسول الله من قبل و کمثل منزل علی نقطهٔ البیان و ماینزل علی من یظهرنه دار الاخرة الی آخر و در مقامی دیگر در باره حضرت ثمره میفرمایند و قد انطقه الله بقدرته و فطر کینونیه بمشیته و در لوح حاجی سید

جواد مرقوم میفرمایند یا جواد انالنبشرنک بمرآت قد حکت عن الله ربک فی سن عددالواحد لینلون من عندالله ما یلقین علی فطرته جودا من لدنا فطوبی للمستدرکین و در جای دیگر میفرمایند که تا امروز مثل این ثمره ازلیه و مرآت الهیه کسی از لسان فطرت محضه تکلم نکرده است بالجمله اینکه نوشته بودید.

«تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخش دراهم معدوده مفروش صحبت یوسف به از دراهم معدود دراهم معدود در اینمقام نفوسی هستند که سبب احتجاب کردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شؤن هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد»

اولاً مقامات و شؤن هر نفوسی غلط است باید هر نفسی باشد نه هر نفوسی ثانیاً اینکه نوشته اید دراهم معدود نفوسی هستند که سبب احتجاب کردند بلی این مطلب صحیح است همواره دراهم معدود و طالبین آن مبعوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند هیچ وقت بدولت و مکتب و قعی نگذاشته اند این است که فرموده اند الدنیا جیفه و طلابها کلاب ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف میطلبم که پدر و عم شما هرکدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلل و تجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هرجهت بعین عیان دیده و میدانی حال کثیرالاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده لابد شنیده بحيث یکفی سمعه عن عیانه که آنحضرت بچه پریشانی و عسرت در آن گوشه محبس زندگانی میکند بیخود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع آمدند که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت ویجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آنحضرت بنزد شما که در فقرات بعدد ذکر میفرمائید از همین باب بوده چنانچه عقیل برادر حضرت امیر(ع) آن حضرت را گذارده بشام نزد معاویه رفت و از بدو خلقت الی کنون هرچه دیده و شنیده شده طالبان دراهم معدود با حق طرف شده و دین را بثمان بخش فروخته اند چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبیدالله زیاد و همچنین سایر اشقیا در همه اعصار و ادوار و هیچوقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال ننالیده اند همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقه حق یقین از وجود فقر فخر داشته اند والفقر فخری و انامسکین اجالس المساکین فرموده اند و اینکه نوشته اید مقامات هر نفوسی از روش و سلوک او واضح و مشهود گردد روش و سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد ندانستم کدام بود معارضه با نقطه بیان و مخالفت با کتاب و سنت و حکم بقتل جمعی از ادلاء بیان چون جناب حاجی سیدمحمداصفهانی و غیره در عکا و در کربلا چون جناب ملارجبعلی قهیر و برادرش و در کاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مؤمنین دیگر با آن وصایاییکه حضرت نقطه در حفظ نفوس و شئون اهل بیان فرموده چنانکه در صلوات هیاکل میفرمایند اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شأن احدی احدیرا نباید محزون نماید چه جای آنکه با کمال قساوت قلب حکم بقتل

چنین بزرگواران نماید من قتل نفسا متعمداً فجزائه جهنم بگمان اینکه بواسطه قتل این نفوس مقدسه انوار الهی خاموش و عهدیکه بسته اند فراموش خواهد شد روش و سلوکی غیر از عوام فریفتن و خواص کشتن و انکار حق کردن و دعوی ناحق نمودن و تصدیق افعال حروف نفی کردن و انکار معاد و جزا نمودن و ابوحنیفه را بر حضرت صادق که قوام مذهب اسلام بوجود آن بزرگوار بود رجحان دادن جعفر کذاً جعفر صادق خواندن ابواب و نواب اربعه خصوصاً حسین ابن روح را طعن و بد گفتن و شرب دخان کردن فتوی بملاهی و مناهی دادن صراحتاً دروغ گفتن تهمت زدن و افترا بستن و اسمش را پلتیک الهی گذاردن نسبت کذب بنقطه بیان دادن سلوک و روشی دیگر دیده و شنیده نشده اگر این گونه اطوار و افعال دیدن و روش انبیاء و سفرای الهی است پس علی الاسلام السلام.

اینکه نوشته بودید «بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحریرا رویح جان پروری شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوشگوار»

یا معاشرالمنصفین انشدکم بالله این عبارات چیست که مربای مربی آفاق و انفس با کمال دقت و اهتمام با نهایت فراغت بال نگاشته و ارسال داشته بعبارت اخری مرا تبلیغ نموده باین عبارت که بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر یعنی شه بحر اعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار بکجا برخورد و دعوی چه بود ابر آذریا فیض بهاری شاید شاهد کدام مطلب است و نسیم سحریرا رویح جان پروری قاصد کدام مذهب شجره طیبه ثمره آب دار آرد صحیح ولی معین صافی آب خوشگوار چه معنی دارد علم الله که هر قدر این عباراترا دنبال نمایم و زبان نقادی بر قرح قائل آن گشایم میبینم معایب خود گفتن است خاصه اگر در دست جاهلی افتد بعداوت جبلی این مضامین را دست آویز خود کرده بعارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن بگشاید باری باین لحاظیکه نوشته شد میخواستم از موسی و ثعبانش و از عیسی و رهبانش صرف نظر نمایم از آفتاب و انوار و از گلزار و از رایحه عنبربار سخنی در میان نیارم دریا و موجش عنقا و اوجش را بگذارم و بگذرم دیدم تمام اوراقیکه نوشته اید مقدمات اظهار مطلبی است که در خزینه خاطر سپرده اید اندک اندک آن سر نهانی و آن مقصود اصلی خود را بواسطه قاصد قلم و رسول زبان بصورت بیان آورده اید و آن این است که نوشته اید با وجود این «نفوس پر خموتی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق کردند و فایض بر اهل میثاق لاوالله ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریش طیبب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود» چون از ایراد الفاظ مستحجنه متنفر و خسته ام برد و نقادی آنها نمیپردازم ولی مطلبی را که مقصودت بود دانستم و آن این است کسیکه نتواند عیال و اطفال خود را تربیت نماید چگونه مربی عوالم آفاق و انفس تواند شد اولاً میگویم عبارتیرا که خدای

متعال از زبان حبیبش خبر داده **من اعتدی علیکم فاعتد و اعلیه بمثل ما اعتدی علیکم** چون خود مبادرت بر بی ادبی و جسارت کردی میگویم اگر در وجود خود شخص عیب و منقصتی باشد دفع و رفع او لازم تر است تا کسیکه باو انتساب دارد سالهای دراز جناب ابویرا مرض فتق ملازم رکاب و رعشه دست شاهد حضور و غیاب. (و در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیک هم تصریح باین مطلب شده است)

این دو مرض را نتوانستند دفع و رفع کنند پس چگونه توانند امراض مزمنه نفسانیه عباد را مداوا کنند طیب یدای الناس و هو علیل و سالهای سال جمال قدم و ملیک وجود و عدم مفتوق و با «بد» مرتعش بسر بردند و حال آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت میشود که شخص نبی و وصی که مظهر تامه حق و آیه الله است باید از تمام معایب و نقایص صوری و معنوی عری و بری باشد قدح کرم شب تاب برطلعت آفتاب و ذم سراب بر آب از شرف خود کاستن و رسوائی خویش خواستن است اما مطلبیکه قبل نوشته اید نتوانسته عیال و اصفال خود را تربیت نماید اگر در اخبار احوالات انبیاء و پیغمبران الهی نگاه کنی میدانی که اغلب انبیاء و اوصیاء و بزرگان بجهت تحصیل علو درجات و استدراک مراتب عالیه مبتلا باولاد ناخلف و عیال نااهل و اقارب موذی بوده اند چون حضرت لوط و نوح و حضرت ختمی مآب و حضرت حسن و بعضی از ائمه دیگر و هکذا سائر مؤمنین در همه اعصار و نص صریح کتاب الهی خطاب بمؤمنین **یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوالکم فاحذروهم** دلیل حقانیت این مقال است اینکه نوشته اید «انباء برخی از مدعیان که خویش را مربی کل میخوانند و قطب فلک اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند»

اولاً نمیداند این چند ورق را خود آن نورچشم ملاحظه نموده اید و فرستاده اید یا خیر اگر ملاحظه نموده اید خوب بود اول مطالعه نموده بعد ارسال دارید اگر ملاحظه شده خیلی عجب است که راضی شدید این اوراق را بدست عارف و عامی بیندازید و باین مزخرفات احتجاج نمائید و ثانیاً عرض مینمایم و ماهی اول قارورة لسرت فی الاسلام اگرچه سابقاً جواب اجمالی نوشته شده ولی باز سطری چند محض یاد آوردن از مجاری حالات انبیای قبل مینویسم تا مطلع باشید اول کسیکه از حق اعراض کرد از غلبه حسد برادر خود را هلاک نمود قایل بود دویمی پسر نوح که از حق هزیمت کرده و گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء و بکوه ضلالت پناه برد سیمی ابناء یعقوب بودند که کردند آنچه کردند و در دوره فرقان عقیل برادر حضرت ولایتماز وزید پسر امام حسن و دو پسران حضرت موسی ابن جعفر که هر دو در صحن کاظمین مدفونند و جعفرکذاب و امثال ذلک بسیار بوده اند والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب من ربهم و لهم عذاب شدید اما اینکه نوشته بودید «از روش و حرکت آنها در پیش بیگانه و خویش خجل و مجبور برجوع و معاودت نمودند»

پلی چنین است ولی از قراریکه خبر صریح رسیده برای آنها شهریه مقرر داشته اید که آنچه آیات و توقیعات مبارکه نازل میشود با سایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند و شما را از آمد و شد اعدا و احباب آگاه دارند که هرکدام از احبا و مهاجرین را که بتوانید دستگیر نموده اگر بشود خودش را هلاک مصحوبات او را ضبط والا همان آثار و آیات محموله را گرفته سد سبیل و قطع رسل کرده شهرت بدهید که نطق از آنحضرت گرفته شده اصلاً آثاری از او ظاهر نمیشود یزیدون ان یطفئوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولوکره المشرکون بالجمله اینکه نوشته بودید «آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لاوالله لاوالله»

یابن الانصاف کسیرا که نقطه بیان ارواح ماعداه فده در توقیعات مبارکات و آیات بینات و کلمات مقدسات و الواح ممتنعات که اغلب آنها بخط مبارک آن حضرت فعلاً موجود است این همه تعریفات و توصیفات و فضایل و کلمات درباره او ذکر بفرماید حتی اینکه عرش او را عرش خود و مقام او را مقام خود و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و آیات او را آیات خود بخواند و او را قیم و مقوم و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان قرار دهد اصدار و اظهار بقیه بیان را بعهدہ او واگذارد چنانچه در نص صریح لوح وصیت میفرماید **وان اظهرالله عزافی ایامک فاطهر المناهج الثمانیه** معنی این عبارت بسی واضح و ظاهر است چرا که بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت نقطه اولی ظاهر نشده است اظهار منهاج ثمانیه بقیه بیانرا بعهدہ حضرت ثمره فرموده میفرماید اگر عز و غلبه در ایام حیات تو ظاهر شد منهاج ثمانیه بقیه بیانرا بگو و ظاهر ساز و بمردم برسان چنین کسی قطره کدره و شراره شده شما بحر حیات و عذب فرات و آفتاب جهانتاب چه قدر شبیه است این عبارات شما باقاول و مفتریات بعضی از منافقین در حق امیرالمؤمنین علی (ع) که میگفتند علی شیها بدزدی میرود و روزها بفقرء بذل میکند و بعضی میگفتند علی طهارت نمیگیرد بعضی دیگر میگفتند علی نماز نمیخواند و بعضی میگفتند علی دائم الجنب است و هرگز غسل جنابت نکرده حتی آنکه خود آنحضرت در باره مفتریات عمروعاص میفرماید **یاعجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان بی دعابة وانی امرء تلغابه اعافس و امارس الخ باز خانه آن منافقین آباد که نسبت عجل سامری بان حضرت نداند و دجال آخرالزمانش نخواندند چنانچه شما بحضرت ثمره نسبت دادید منافقین قبل هرچه کردند باز خلیفه چهارمش دانستند و انکار همه فضایل و کرامتش را نکردند یا سبحان الله چه بی انصاف و قسی القلب مردمانیکه از آیات منزله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده ماتهوری انفس خود را بر رضای الهی رجحان دادند کسیکه بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات و تتبع دواوین فصحا و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تامه در کتاب بیان و آیات بدیعه و باصطلاح خودشان**

لوحی بخط خودش بیکی از اصحاب خود بنویسند باین عبارت که فلان مطلب را بضمیمه فلان مطلب بفلان شخص برسانید ضمیمه را بظای اخت الطاء نوشته با قلمتراش دسته ظارا حک کرده که الان در دست هر که انکاری در این قضیه دارد بیاید بنمایانم چنین کسی دعوی من یظهري مینماید بدون برهان آن همه آیاتیکه در حق حضرت ثمره نازلشده و ایشانرا حضرت نقطه وصی و قائم مقام خود قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول بامر ایشان نموده و خط نسخ بر همه احکام بیان کشیده گاهی میگوید که در اجرای احکام بیان بداء وارد شده گاهی این اشعار را انتشار میدهد

بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر
کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مر ساجد

گاهی میگوید که صاحب بیان بعضی مطالبرا نفهمیده بعضی اوقات میگوید که با حضرت نقطه قرار داده بودیم بجهت حفظ مراتب و شئون احکام الله که یک چندی احکام بیان در پرده خفا بماند و زمام این امر را برحسب صورت بدست احقر و اصغر و اخس ناس بسپاریم که اعدای بطرف او متوجه شده از قتل من صرف نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی گیرد آنوقت طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید گوسالهای باغ وحش هم این دعاویرا با آنهمه تباین و تضاد قبول کرده آما وصدقنا گفته کسی نیست که از این شخص مدعی سؤال نماید قرارداد شما با حضرت نقطه در کجا اتفاق افتاده و برهان این دعوی شما چیست و شاهد بر این مطلب شما کیست اگر فی الواقع راست میگوئی صحت صدق و راستی از مستقلات عقلی است چون حسن و قبح اشیاء پس بناء علیه آن بزرگوار این همه تمجید و تجلیل از حضرت ثمره کرده و عرش او را عرش خود فرموده نفس او را نفس خود شمرده و این همه آیات باهرات که در حق آنحضرت نازل فرموده نعوذ بالله دروغ بوده است لاوالله العلی العظیم ما بدلائل عقلیه و نقلیه و آفایه و انفسیه ثابت کرده ایم که آنحضرت از جانب حق برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده و دامن عصمتش از لوث معاصی و معایب و نقایص منزّه و پاک است و چنین نسبتی بآنحضرت کفر محض و شرک صرف است با این دلایل و براهین مدعی دروغ میگوید و اگر فی الواقع کسیکه دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا بنقطه اولی بدهد و بعضی از حلالهای خدا را حرام و برخی از حرامهای خدا را حلال نماید و بدون اقامه حجت و برهان دعوی من یظهري کند پس من یظهر بودن کاری ندارد یاللعجب از حمقای زمان که مشک را از پشک نشناسند و معنی را از لفظ خالی بی معنی فرق نگذارند حق را از باطل تمیز ندهند و حال آنکه فهمیدن این مطلب اظهر من الشمس است زیرا که اگر ادعای بی بینه و برهانرا کسی قبول نماید بحکم عقل سلیم آن شخص مجنون و سفیه است بجهت اینکه این دعوا بر خلاف قوانین عقلاء و طریقه انبیاء میباشد جمیع بیانین متحداً معتقدند براینکه نقطه بیان تصریح فرموده در تحدید طول لیل الیل و فاصله مابین ظهور آنحضرت و ظهور حضرت من یظهره الله بمدت زمانیکه مطابق است با عدد مستغاث چنانکه فرموده است **جل ذکره فاسئلک اللهم بعزتک ان تورقن تلک الشجرة بکل اسمانک حتی تحصی**

عليها الى ما قد احطت به علما اذلاحد لذكرک و لانفاد لما عندک فاستلک اللهم باسمائک التي قد احصيت على تلك الشجرة من الابد الى المستغاث تبعه مدعی ميگویند در جای دیگر هم فرموده اند عبارتی که حاصلش این است که اگر فی الحین ظاهر شود تصدیق او لازم است ولی آنچه تجسس و تفحص در کلمات و آثار نقطه بیان نمودیم که فی الحین که دلالت بر این زمان بکند نیافتیم بر فرض که باشد معنی آن واضح است چنانچه در چندین موضع از بیان صریحاً ذکر شده در باره من يظهره الله که او است امروزه نفس من ظهر پس بناء على هذا ظهور من يظهره الله فی الحین همان ظهور حضرت نقطه است چنانچه شمس طالعه در امروز عین همان شمس طالعه در فردا هست.

گر ز مغرب بسر زند خورشید سر عین خورشید است نی چیز دگر

و بعد ذلک کله باز اتفاق کل عقلای عالم است دعوی بلا دلیل و ادعای بدون برهان را شخص عاقل هرگز اجابت نکند و اگر دلیلی واضح و برهانی لائح آورد که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشند بر کل من فی الارض اجابتش لازم و اطاعتش واجب است نه اینکه با بعضی عبارات مسروقه و کلمات محفوظه و لغات مغلوطه مغلطه کرده خود را بیاراید و دعوی باطل نماید

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر یار
برگرفته چون عصای او عصا
ز این عمل تا آن عمل راهی شگرف
رحمة الله این عمل را از وفا

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار
ساحران با موسی از استیزها
ز این عصا تا آن عصا فرقیست ژرف
لعنت الله آن عمل را در قفا

بالجمله اینکه نوشته بودید «گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصاید و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است»

چه که مقصودم ختم کلام و قطع رشته سخن است والا مینوشتم بعضی از آن قصاید و غزلیات و مثنوی های جناب ابوی را تا بر اهل دانش و بینش و فصحای زمان و شعرای زمین مشهود و مکشوف نمایم پایه و مایه اشعار ایشان را که در تمام غزلیات یک غزل بسلاست و ملاحظت مجمر اصفهانی و فروغی ندارند چه جای شیخ سعدی و در تمام قصاید یک قصیده چون قآنی و فرخی و حکیم ذوقی بسطامی ندارند چه جای انوری و منوچهری و خاقانی و شعرای ترکستان و در تمام مثنویهای ایشان یک حکایتی مثل فاضل نراقی و حکیم نصیر اصفهانی ندارند چه جای شیخ بهائی و مولوی رومی آقاجان من این عبارات را برای چه مینویسید بگمان شما آنکه برای مخدرات تا کور مازندران و بجهة ورقات مشعشات یزد و خراسان لوح صادر میفرمائید واقعاً اگر جناب ابوی خیال داشتند برخلاف رویه و دیدن انبیاء و رسل الهی و نصوص صریحه قرآن مجید که در جانی میفرماید و ما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین و در جای دیگر میفرماید انه لقول

رسول کریم وما هو بقول شاعر قليلا ماتؤمنون برهان و حجت من يظهري خود را منظومات و اشعار قرار دهند و خویش را مصدوق آیه شریفه والشعراء يتبعهم الغاوان بگردانند خوب بود و امیدداشتند ملامحمد لال زرنندی که شاعر ماهرى بود و در ابتدا هم خودش دعوى من يظهري کرد چون دید پیشرفت نکرد بجناب ابوی گروش نموده و قصاید غرا در مدح ایشان انشاد کرد از آن جمله قصیده ایست که بجنگ قصیده معروف طراز یزدی رفته و بهمان سبک ساخته و یکی از اشعار آن قصیده این است.

خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند بخود ننگ خدائی

و روزیکه این قصیده را در مجمع عام بحضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید همین ملا محمد را وادار کرده بودند اشعار بلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته باسم ایشان کرده بود والا این منظومات مهملات و اشعار بی معنی امثال اشعار مفخر اصفهانی که از طبع مبارک خودشان صادر شده اسباب افتضاح و مایه رسوائی است. چند بیتى از مثنوی ایشان محض آگاهی بیخبران در این مقام درج شد فاعتبروا یا اولی الابصار.

که جهان و امکان چه تو نوری نزا
یک دو حرفی گفتم از سر بقاء
تا جانها جمله مرهونت شوند
روحها بهر نثار اندر دو دست
برفشانند بر قدومت رایگان
تا بمینندت عیان از هر کنار
سبز و خرم کن زلف این گاه را
کوثری کن چونکه شاه و مهتری
وارهش از لطف بیچون و چرا
تا بیاید بروی از فضلت بهاء
ای ملیک فضل و ای میر دیار
خوش تماشا ده کنون این روی را
بهر ما بر بند زلفقت توشه
بهجت دل ده کنون این شرب را
تا بمیند از رخت اسرار طور
خوش بسوزان ملحد حربیت را
سر بر آور جمله ظلمانی بسوز
نور ده این شمع شب افسرده را
تا شود بیدار زامرت کن فکان

ایحیات العرش خورشید و داد
گر نبودی خلق محبوب از لقاء
تا که جانها جمله مجنونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست
تا رسد امر تو ای فخر زمان
سر بر آراز کوه جان خورشیدوار
جلوه ده آنروی هم چون ماه را
قطره میجوید ز بحرت کوثری
ذره گشته ملتمس نور تو را
دانه بگشاده دهن سوی سماء
قطره های مرحمت بروی ببار
خرق کن این پرده صد توی را
زانکه در فضلت نباشد شبهه
مشرق کل کن کنون این غرب را
نور دل را نور ده زانوار نور
هان بکش این تیغ الهیت را
جمله خفاشند ای خورشید روز
صاف کن این درد غم آوده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان